

در بیان تاریخ ولادت آنحضرت

بجانه آوردند حضرت رسول در آمد و حضرت امیرالمؤمنین را گرفت و در دامن گذاشت چون نظر حضرت امیرمجال بمنال حضرت رسول افتاد شاد و خندان گردید و گفت ائتلا م علیا یا رسول الله و رحمة الله وبرکاته فیین بعدة حدای تم شروع کرد بنال و سوره مؤمنان فرمود بسم الله الرحمن الرحیم فدا فاع المؤمنون الذین هم فی صلواتهم خاشعون چون این آیه را خواند حضرت رسول فرمود بختیو که بنور شکا ری یافتند ایشان بن امیرالمؤمنین ایات بعد از این را خواندنا اولت انتم الودیون الذین یرتبون الله یرتبون هم فیها خالذون بن حضرت رسول فرمود بخدا شوکند که تویی رهنای ایشان و بشوهدای بی یابند ایشان بن حضرت رسول فاطمه بنت اسد را گفت که برو و قم او حیره را بشازده ده بولادت او فاطمه گفت چون من بروم کی او را شبر خواهد داد حضرت فرمود نوبر و که من او را شبر و سپراب میگردانم بن حضرت زبان مبارک خود را در دهان او گذاشت و دوازده چشمه از زبان حضرت ان حضرت در دهان حضرت امیرالمؤمنین جاری شد باین سبب نوزاد او ز تو پدید آمد چون فاطمه بوکت و بد که از علی بن ابی طالب بجانب آسمان نوری شاطع است که اطراف آسمان را روشن گردانیده است بن آن حضرت را بحدیث طفلان دیگر در میان جامعه پیچید و ایشان حضرت بقوت زبان آن جامعه را از هم زدید و دست خود را بیرون آورد و بر فاطمه جامعه محکم تراورد باز آنحضرت با آن جامعه پیچید و بیت بازان حضرت قوت کرد و جامعه را پاره کرد هم چنین در دو جامعه و سه جامعه و چهار جامعه محکم آن حضرت را نش حضرت همه را پاره کرد بن شش جامعه دهبای محکم حاضر گردان حضرت را در آن جهانها پیچید بن پوست محکم بر روی آنها پیچید بازان شبر خدا بقوت زبان همه را از هم زدید و بقدرت حق تعالی سخن آمد و گفت ای مادر دست مرا مندا که بچشم دشمنای خود را بیدرگاه خدا بقتل و دعا بر آورم و با ننگستان خود اینها را و نفیل نامم ابو طالب چون آن حالت را مشاهده نمود فاطمه را گفت که دست از او بردار که کار او عجب و مانند فرزندان دیگر نیست چون روز دیگر شد رسول خدا نیز در فاطمه آمد حضرت امیرالمؤمنین را از او گرفت و در دامن گذاشت و باز حضرت امیر بر آن حضرت سلام کرد و خندید و بنشاد و شادی کرد و اشاره نمود که از آنچه در پرو زمین دادی باز عطا کن پس فاطمه شادی کرد گفت بحق خداوند که خدا و رسول را شناسی و چون روز سیم شد که روز دهم دی خجسته بود ابو طالب در میان مردم ندا کرد که حاضر شوید برای ولیمه فرزندان علی و سبب شد شرف و عزت گو سفند و کاز برای طعام مردم ذبح کرد و جمع همه مکه را از آن طعام خوراند و ندا میگرد در میان مردم که هر که خواهد از طعام فرزندان علی تناول نماید هفت شوط برود و در خانه کعبه طواف کند و بنیاید بر فرزندان علی سلام کند که خجسته او را شریف و نزر گووار گردانیده است و بعد از آن ولیمه او تناول نماید پس باین سبب روز بحر العظیم و نکریم گردید و اترا عهد گردید و قبرهایی در آن روز مقرر شد و در آن وقت سق مبارک حضرت رسول سی سال بود و آن حضرت را بیهاد و است مهادت مینمود که گوارا و در نزد یک رخت خواب من بگذارد و خود منو جبهه تربیت آن حضرت میند و جسد مطهر آن حضرت را مینشست و شپردر کالوی او میخفت و در وقت خواب گوارا او را میچینانند در بیداری او را میخفتند و باین سبب بنا بر سینه مبارک خود میچینانند و میفرمود که این برادر من و این و پاد من و بر کزیده و ذخیره من و پشت بنیاه من و شوهرم خن بر کزیده من و امس منست بر وصیتهای و علوم من و جانی من منست در امت من بنوشته آن حضرت را بر مینداند و در کوهها و وادعای مکه میگردانند و علوم و اشرف الملی را بر کوش و جان و میخوانند مشی لفت کوی بند نادرج ولادت آن حضرت در این حدیث مخالف اخبار و اقوال گذشته است و محتمل است که بنیای این حدیث بر سبی بوده باشد با آنکه در سال ولادت آن حضرت فریض حج دو ماه شعبان کرده باشند و آنرا ذی حجه نامیده باشند چنانچه در ولادت حضرت رسالت بان اشاره نمودم این شهر شویب و ایات کرده است که روزی فاطمه بنت اسد دید که حضرت رسالت خرماتی تناول مینماید که از شک و غیر خویستو تراست و بخشهای دنیا مشاهدت تار دین از حضرت انبیا کرد که دانه از آن خرمات من عطا فرمای حضرت فرمود ناگواهی ندی بو خدا نیست خجسته و پیغمبر من این خرمات بر تو حلال نیست فاطمه گفت بگدانه از آن خرمات گرفت و تناول نمود بعد از خوردن و غبتش باین خرمات از پاره شد و دانه دیگر از برای حضرت انبیا عطا نمود حضرت فرمود بیشتر طری بنید هم آن دانه را که ندی ای ابی طالب مگر خدا را از آنکه تکلم نماید بشهادت و حدایت و رسالت من چون شب دوامد ابو طالب نبرد فاطمه آمد تهنیت از فاطمه استقامت مردم که هرگز چنان بخوش نشنیده بود از او پرسید که خوش خوش از جنب فاطمه خرمات را بر آورد گفت از آن خرمات است انوار الالهاس که در خرمات را به از انوار الالهاس فاطمه کت

این حدیث در بعضی نسخه ها
 از کتاب تاریخ حضرت رسول
 در حدیث شریف
 در حدیث شریف
 در حدیث شریف

ناشیادند می بودند این خدا و رسالت محمد متطقی این خرمایا و ابو منبهم ابو طالب بنی تامل شهادت گفت فاطمه را گفت که اظهار
 مکن نزد منش که من شهادت کنم که من اسلام خود را برای مصلحت زایشان پنهان میدارم پس ابو طالب خرمایا را گرفت بنا و نخواست
 و آن خرمایا بیست بود و بان خرمایا فاطمه علی بن ابیطالب منعقد شد و همان شب با فاطمه سفاربت نمود فاطمه بان حضرت مطهره شد
 حسن و جمال انکوه صدف و لایب بسبب آن ماه فلک مانت و خلافت منزهت کز بد و در شکم او با و سخن میگفت و در تنها
 مؤنس او بود و روزی فاطمه نیز کعبه آمد و جعفر پلنا و با او همراه بود حضرت امیرالمؤمنین در شکم فاطمه با جعفر سخن گفت جعفر
 از غریب مخالفت فناده مادرش شد در آن بهائی که بر کعبه نصب کرده بودند برود و فنادند پس فاطمه دست بر شکم خود مالیه
 گفت ای نور دیده من تو هنوز از شکم بیرون نیامده بهار اسبجد میگردد چون بیرون آئی رتبه تو چون خواهد بود چون
 این حالت را با ابو طالب نقل کرد گفت این دلایل بر آنچه مرا خبر دادش در راه طایف و فقهه شریعتان بود که در نیکان
 چون ابو طالب را میدیدند از او میگویند روزی ز طایف منوخته مک کرد بدناگاه شری در برابر او پیدا شد چون نظرش
 بر ابو طالب افتاد بتو در بیان او آمد و در بر خاک میمالید و دم بر زمین میسپارد و نرد او نذلل مینمود ابو طالب گفت بخوان تا
 که ترا فریده است سوگند میدهم ترا که بیان کنی که چرا نزد من نذلل مینمائی شریعت در آن لایب سخن آمد گفت تویی پدر شریعتا
 و یاری گفت که پیغمبر خدا و تربیت کننده او پس در آن روز محبت حضرت رسول در دل ابو طالب جا کرد و ایمان او در حدیث
 دیگر روایت کرده است در شبی که حضرت امیرالمؤمنین متولد شد ابو طالب و در این شب خود گرفت و دست فاطمه بفت است در
 گرفته بجوایط آمد و ندا کرد شعری چند که مضمون آنها اینست که ای پروردگاری که شب ناداناه روشن فریده بیان کن از بر
 آنکه کودکی خود را چه نام گذاریم ما گاه مانند از چیز از روی زمین پیدا شد نیز بیان ابو طالب مد ابو طالب را گرفت و باطل
 دینه خود چسباند و بخانه برگشت چون ضعیف شد دید که لوح سبزه در آن شری چند نوشته است و مضمون آنها اینست که
 مخصوص کردید شما ای ابو طالب و فاطمه بفرزند طاهر پاکیزه برگزیده پس نام پروردگوار او را علیت و خداوند علی
 اعلا نام او را از نام خود اشتقاق کرده است پس ابو طالب آن حضرت را علی نام کرد و آن لوح را در زاویه پشت کعبه او پنهان
 او پنهان بود تا زمان مقام نبی عبدالمطلب نملعون انرا از آنجا فرود آورد بعد از آن نام پیدا شد در کتاب روضه الواعظین و
 خزان بسندینها را از ابو سعید خدری و دیگران روایت کرده اند که گفتند روزی در خانه حضرت رسالت نشسته بودیم
 ناگاه سامان ناری و ابودرغناگر و مقداد و عمار و خدیجه و ابوالهثیم بن بهمان و خویهر بن ثابت و عمار بن الوائله بنجد من آنحضرت
 آمدند و نشستند آثارانند و از روی ایشان ظاهر بود پس گفتند بدان و مادران ما فدا می نو باد بار رسول الله ما می شنویم
 از شما خبر در حق پرورد تو و بر حتم نوعی تبار ابیطالب سخن چند که ما را یاد و می آورد حضرت فرمود که چه می شنوید گفت در حق
 برادر من و بر حتم من گفتند میگویند که علی را چه فضیلت هست در نسبت اسلام بود بکران و حال آنکه در هنگام تجت و کودکی بود
 اسلام او لعینا و تدارد و از این مغوله سخنان باطل میگویند حضرت فرمود بخدا قسم میدهم شما را که با آنشیده آمد که در کتاب
 گذشته نوشته است حضرت برهم پدرش از نمرود عقی داشت و مادر او را برود میان علی چند در کنار هم که از خوران میگفت
 بعد از غروب آفتاب آنحضرت متولد شد چون بزمین آمد برخواست دست بر سر و زانو خود کشید و شهادت بو خدا نیا علی را در حق
 جامه برداشت و بر خود پوشید چون مادرش آن حال را مشاهده نمود ترسید از پیش او گرفتش پس نظر کرد بگواستان و زمین
 و عزیزها گرفت و در همان شب حتمت عالم ملکوت و ارض از بان حضرت عطا فرمود و بر ما بدان که او آب چشمها تمام کرد چنان
 چه حتمت در زمین پاد کرده است اما مینداید که موسی علی بن در زمانه شواله شد که فرعون در طلب او بود و برای او زنان خاله
 داشتیم بشکافت و هر کویکی واسر و سیر بد چون موسی متولد شد موسی پاد و خود گفت که مواد و نابوت گذار و نابوت را بد و نا
 افکن ماد و ش از سخن او ترسان بود گفت ای فرزند گرامی منم که تو فرستوی موسی گفت منم که حتمت بودی مرا شو بر خوا
 کرد ایند پس مادر موسی بگفته او موسی را در منند و می گذاشت و بد را افکنند تا آنکه حتمت او را پاد و ش بر کرد ایند و در نند
 هفتاد روز و پاد بی هفت ماه چکر خورد و پناشاید تا نزد مادر خود برگشت و چنان فریم چنانچه حتمت در آن پاد فرموده است
 که در هنگام ولادت با ما در حق سخن گفت چون مریم کبیا را اشاره نمود در کوهان سخن آمد گفت ای عبدانی الکتاب و جعفر بنیا

در بیان اولاد نبی صلی الله علیه و آله

پس بعد از سه روز اولادش از حق تعالی بگفتند که ما را از او داد و او را وصفت نماز و زکوة نمود و همه شما میدانید که حضرت من در آن
از پس تو را فریده است ما چون در صلب دم بودیم بتبع حق تعالی میگفتیم پس حق تعالی ما را منتقل کرد ایند بجاها مردان و شیخها
زنان و ذرعه این احوال بتبع ما را در پیشها و ستنها میشدند و در هر عصر و زمانی تا بصلب عبدالمطلب در آمدیم نو ما از
روگها بدان ما و جنبهای ما در آن ما پیوسته شاطع و لامع بود و نامها ما بنور بر چشمها ایشان نوشته بود پس در صلب عبدالمطلب
نورش علی جدا شد نصفان بصلب عبدالله و دیگر نیم از او تا بت منتقل کرد پس مردم بتبع او از صلبهای ایشان میشدند
چون بد روغم من در میان بزرگان قریش میشدند نو ما از روگها ایشان شاطع بود نو در سینه بر قریش همناز بود ندستی آنکه
جمع جانوران و درندگان بسبب این نور بر ایشان سلام میکردند و ایشان را تعظیم مینمودند تا آنکه از پشت پدرها بشک ما از
منتقل شدیم و بسبب من جبرئیل در وقت ولادت علی بن کنت بحسب خدا خداوند علی اهل انرا سلام میرساند و از پشت بشک
ولادت برادر نو علی و میگوید که نو در آن شده است که بجز این ظاهر کرده و شیخ تو اشکارا شود و رسالت تو بر سر دانا میاید
کرد در آنکه تقویت نمودم برادر نو و وزیر نو و شبیه تو و جانشین نو و آنکه که بسبب و بازوی ترا قوی بنگردانم و زمام ترا
بلند میکنم پس بر خیر و استقبال کن او را بدست راست خود که او سر کرده است و شنبان او و سفیدان خوانند
بود چون این وحی را شنیدم بر جسمم و شکوفاطه بنت ساه و دیدم در وقتی رسیدم که او را در دوازده کوفته بود پس جبرئیل
مراندا کرد با محمد من پرده میان تو و فاطمه می و بزم تو در پس پرده بنشین که چون علی بیرون آید بدست خود بگیرد و در پس
جبرئیل مراندا کرد که با محمد دست خود را دراز کن و علی را بگیر دست راست خود را دراز کردم علی بر آرد دست من فرود آمد چون
نزدیک خود او رده دست راست خود را بر گوش راست خود گذاشت و با او از بلند آذان و اقامت گفت و بوی خدا نیت خدا و رسالت
من شهادت داد پس رو بکن او در گفت انشاء الله ان یار سوال الله بتی گفت یا رسول الله و خضت میفرمائی که بخوانم گفت بخون
پس بخوان خداوند بلکه جان محمد در قبضه قدرت او است شروع کرد و حضرت دم را که تبت و حق او باها پیام نمود از اول تا آخر بتجوی
نلاوت نمود که اگر شبت حافظه میبود میگفت که از من پیش میداند پس حضرت شروع و حضرت برینم را نلاوت نمود و نور نه مؤمنی
چنان خواند که اگر موسی حاضر میبود اقترا مینمود که او از من پیش مینمفت نموده است پس بجبرئیل را نلاوت نمود که اگر عیسی حاضر
بود اقترا مینمود که از من پیش میداند پس قرآن که بر من نازل شد نلاوت نمود بی را که از من بشنود پس من با او سخن کنم و او با من
سخن گفت بروشی که بنشینان او و صبا علی ایشان با یکدیگر سخن گویند پس بحالت طفولت خود مراجعت نمود و چنین خواهد
بود حال ز یاد امام از فرزندان او پس چرا اندر هنالك میباشد از کفهای فلشک و شراب چون صاحب بقتید چه در
دارید از کفهای باطل ایشان مگویند ایند که من بجز این بنشینم و وصی من و وصی ایشانست بد رسیده بد در حضرت دم چو
دید که بساق عمرش بنور نوشته است نام من و نام علی و نام فاطمه و حسن و حسین و امامان از ذریه حسین گفتا طری مندی
ابا خلقی فریده که از من گرامی تر باشد نو حق تعالی ندا کرد او را که ای دم اگر صاحبان این نامها نمیشودند هر اینه خلقی نه
میکردم آسمان را و نه زمین را و نه ملک مقرب و نه بنشینم سلی را و نه ترا ای دم پس حضرت دم تولد اولی از او صادر شد سوال
کرد از خدا بحق ما که او قبول نماید تو به او را و خطای او را بیامرزد و برکت با حق تعالی تو به او را قبول کرد و ما نممان کما مان
که حق تعالی فرموده است که آدم تلفی نمود آنها را از پروردگار خود پس ختم خطاب کرد که ای دم شاد و خورسند باش که صاحبان
این نامها از فرزندانند و ذریه تو اند پس دم حق تعالی بر این نعمت عظم شکر کرد و فرمود که بر ما نکه بسبب اینها همه از فضل خدا
ست بر ما پس سلمان و اصحابش بنخواستند گفتند که شکر میکنم خدا را که ما شیم رسکازان حضرت فرمود که بلای چنین است
شاید رسکازان و طشت از برای ما و شما فریده شده است و چشم از برای دشمنان ما و دشمنان شما فریده شده است
در روز خدا الواعظین بنند معتبر علی بن الحسین روایت کرده است که روزی فاطمه بنت ساه در دور کعبه طواف میکرد در
وقتی که بجزرت امیرالمؤمنین حامله بود ناگاه در آشنای طواف او را در دوازده بدن کوفت پس بجزرت طی کعبه شکافه شد و
فاطمه داخل کعبه شد حضرت امیرالمؤمنین در آن مکان مکرم ظاهر و مظهر از او منول کرد بد و این را بطریق دیگر این با تو
از حضرت موسی بن جعفر روایت کرده است که روزی ابو طالب بمکه را آمد در آمد بمکه بیرون تا کجا رسید رسول الله صلی الله علیه و آله

سوال کرد که سبب آنده نوحیت گفتیم فاطمه را در زان پدن مضطرب کرده است پس حضرت دستا بوی طالت را بنویسد فاطمه آمد
و فاطمه را بزدانست نبرد کعبه معظمه او را در میان کعبه داخل کرد گفت بنشین بنام خدا که آن فرزند مکرم در این مکان
مخبرم و یا باه منولد شود پس علی بن ابیطالب از او متولد شد پال و یا کز که هیچ کثافتی از او نبود و نافرین برده و خسته کرده بود
آمد و در پیش ما نشاند فتاب مبد رخشید پس ابوطالب را و اعلی نام کرد حضرت رسول و را به و ش کرفت و بجانه او در فضل
دی مهر در میان خردادن خدا و رسول و پیغمبران گذشت. بشهادت آنحضرت و خبر دادن خودمان این بابویه و سید بن طاووس
و دیگران بسند آنها معتبر از حضرت علی بن موسی الرضا روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین فرمود که حضرت رسالت
دو جعفر خنیا شعبان خطبه در فضیلت ماه مبارک رمضان ادا کرد حضرت امیر المؤمنین فرمود که چون آن حضرت
خطبه نام کرد من برخوانم گفتیم یا رسول الله خبر من عماها در این ماه مبارک چیست حضرت فرمود ای ابو الحسن خبر من
عماها در این ماه پر هیزکاری از عمرات الهی است پس قضاوت شد از دهه مبارک فرود نیت گفتیم یا رسول الله سبب کوبه نو
جهت فرمود یا علی که هر چه میکنم برای آنچه بر تو واقع خواهد شد در این ماه کویا می بینم که تو مشغول نماز باشی از برای پروردگار
خود برانگیزه شود بد بخت تیر اولی و آخرین جفتی کند فاقه ضالم پس ضربتی بر سر تو زند که در پیش میاید ترا از خون
رنگین کند حضرت امیر المؤمنین پرسید که یا رسول الله آیا مخالفت با سلاخی درین ماه خواهد بود فرمود بله این تو سلامت
خواهد بود پس حضرت فرمود که یا علی هر که تیرا بکشد مرا کشته است و هر که مرا در شمن دارد مرا دشمن داشته است و هر که تیرا نا
سزا گوید مرا ناسزا گفته است زیرا که تو از من بزرگتره جان منی روح تو از روح منست و طینت تو از طینت منست بد رسیده است
مرا و تیرا با هم از سر بر خنای بر کشید و مرا برای پیغمبر و تیرا برای امامی خیار نمود پس هر که نکند اما من را چنانست که
انکار پیغمبر من کرد است یا علی تو و منی و پدر و فرزندان منی و شوهر و دختر منی و خلیفه منی و امت من در حال حیات من نهاد
از وفات من امر تیرا مرست و منی تو منست سو کند یا دیگر بکنم بخداوند که مرا به پیغمبر فرستاده است مرا بتر من خلافت کرد و بشهادت
که تو حجت خدائی بر جمیع خلق را پس خدای بر سر او و خلیفه خدائی بر بندگان او این بابویه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر
روایت کرده است که مردی از شما بود بخداست حضرت امیر المؤمنین آمد و از سئله چند سوال نمود از جمله آنها آن بود که پس
وصی پیغمبر شما بعد از او چند سال زندگانی خواهد کرد حضرت فرمود که سی سال گذشت بگو که در این خواهد مرد یا کشته خواهد
حضرت فرمود که بلکه کشته خواهد شد ضربتی بر سر او خواهد زد که در پیش او از خون و خضاب شود چو گفت بخدا سو کند که را
گفتی من چنین خوانده ام در کتابی که موسی ایلا کرده است و فرزند نوشتن است شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت امام رضا روایت کرد
کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین بر من فرمود که ای گروه مردم حق بر باطل غالب کردید و بزودی بر خواهد گشت و باطل
بر حق غالب خواهد شد پس فرمود که کجاست بد بخت ترین امت که ضربتی بر سر من زند و محاسن را از آن رنگین کند بروایت دیگر
دست مبارک خود را بر پیش خود کشند فرمود که چه مانع شده است شقی ترین مردم را که این ریش را از بالا از آن رنگین کند
این بابویه بسند معتبر روایت کرده است که مردی از شما بود بخداست حضرت امیر المؤمنین آمد و در هنگامی که لشکری از شما
خواجه هران مر لجمعت نموده بود پرسید که یا علی تو کی وصی پیغمبر آخر الزمان فرمودی بلی چو گفت برو صی پیغمبر هفت بلبله
و اصغیان وارد بشود و در حیات پیغمبر هفت بلبله بعد از وفات پیغمبر بویان فها که آیا انما نسبت بنو واقع شده است چون
ان حضرت ان بلبلها و اصغیان را راهه بنیان فرمود اصحاب ان حضرت حاضر بودند همه نغمه ای نمودند پس فرمودند که یکی دیگر
از بلبلها من مانده و نرد بگشت گمان بلبله بر من وارد شود پس ان بگوید بگویم اصحاب ان حضرت بندگان آمدند و گفتند
یا امیر المؤمنین ان خفست اخروا بیان فرما حضرت اشاره بر پیش مبارک خود نمود که بلبله اخوانست که این ریش از خون این شیخ
نخواهد شد و اشاره بر میاید خود نمود چون حضرت این خبر و حشاش ترا فرمود صداهای مردم در مسجد بگریه بلند شد
شون مردم بگد رسید که در کوفه هیچ خانه نماند مگر آنکه اهلس از بیم ان خدا بیرون دویدند و ان چو در همان ساعت
بودن ان حضرت سلمان شد پیوسته در خدمت ان حضرت بود تا آنکه ان حضرت بدرجه شهادت نایل گردید و این
بلیغ را گرفتند و بخداست حضرت امام حسن آوردند و ان وقت ان چو در حاضر بود و مردم پرورد و حضرت امام حسن جمع شد

بودند و انملعون را در پیشان حضرت باز داشته بودند پس آن چو وی بان حضرت گفت که ابو محمد بکش بر لعین را خدا او را بکشد
بدن سبکه من خوانده ام در کتابی که بر حضرت موسی نازل شده است که این بد بخت کاهش بزرگتر از سار و سپردم که برادر خود را بکشد
و از فلان پی کند تا فاقه صالح این شهر شوب روایت کرده است که چون حضرت امیر المؤمنین دو غزوه شدند پیش از آنکه عمر
عبدود را بکشد ضربتی بر سر آن حضرت زد که سرها از کس شکافته شد حضرت انملعون را بچشم فرستاد بچند من حضرت رسالت
مواجهت نمود آن حضرت بدست مبارک خود آن جرئت را بید و بدمان مخرج نشان خود بر آن جراح و دیند و ساعت ملتئم
کرد بدین فرمود که من گما خواهم بود در هنگامی که این ریش را بچون این سر رنگین کنند بعد عبد الکریم بن طاووس روایت کرده
است که این جناس که روزی حضرت رسالت با حضرت امیر المؤمنین گفت که با علی حقیقت عرض کرد محبت ما را بر شما نماند و بهین پیش
اول مکانی که از شما نماند اجابت کرد شما منم بود حقیقتی او را زینت داد بعرض و گوئی بعد از آن شما منم اجابت نمود او را
زینت بخشید به پیشان خود پس ایشان اول اجابت نمود از ایشان و ما مرتب کرد ایند پیش زمین بجز از اجابت نمود از آنجا که کعبه مزین
کرد ایند پیش زمین شام اجابت کرد به پیشان مقدس زینت داد پس زمین مدینه اجابت نمود از آنجا که من شرف کرد ایند پیش من
کوفه اجابت کرد از آنجا که شرف داد با علی بن حضرت امیر المؤمنین گفت با رسول الله ای من در کوفه عراق مدحون خواهم شد در
بلای اهل شیبه خواهی شد در بیرون کوفه و مدحون خواهی کردید در میان ضربتین در میان ماهای سفید ترا خواهد کشت بد بخت
ترین این است عبد الرحمن بن الملم پس شوکت باد منکم بحق آن خداوندی که مرید پیغمبر فرستاده است که پی کند تا فاقه صالح نزد
حقیقتی کاهش از او بیشتر نیست با علی صده هزار شهر از عراقی تر با وی خواهند کرد و در کتاب کز الفوائد روایت کرده است
که روزی حضرت امیر المؤمنین بسجده رفت و سگ آن حضرت بگریه بلند شد چون سر از سجده برداشت صاحب آن حضرت
گفتند با امیر المؤمنین دلهای ما را بدرد آورد که بر تو نماز اند و همانا که کرد ایند نا حال چنین گریه از تو مشاهده نکرده بود
ایا سبب آن چه بود حضرت فرمود که در سجده بودم و در کلمات ترا میخواندم تا گاه مر خواب بود خواب هوشاکی دیدم در خواب
دیدم که حضرت رسالت نزد من آمده است و میگوید ای ابوالحسن خبیث تو از ما بطول انجامید مشتاق نقای تو کردیده ایم
اینچه حقیقتی مراد و باب تو وعده داده بودی هر غای تو نمودم با رسول الله آنچه برای من بنوعطا کرده است که است فرمود
که جای ترا بجای زوجه تو و فرزندان بزرگوار تو و سایر امان از فرزندان خود را اعلام این مقدر ساخته است و شب
شما را از جیب ملثکه مقبرین بالا تر کرد اینده است پس گفتم پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله چنان ما در کجا خواهیم بود
فرمود که شب چنان ما با ما خواهند بود گفتم یا رسول الله شب چنان ما در کجا خواهیم بود فرمود که ثواب ایشان بمن
از گمراه شدن و عاقبت از فتنهاست گفتم ثواب ایشان در وقت ترک چه خواهد بود فرمود که او را بچشم کرد است در وقت مرگ
ماندن در دنیا و رفتن بکبر اعقی و ملک موت را امر می کنند که او را اطاعت کند گفتم طریقی قبض روح ایشان چه گونه خواهد
بود فرمود که انا که در محبت ما را ساخته بیرون رفتن جان ایشان مانند است که یکی از شما در روز بیاورد گریه اب بستاند
بخورد که دلش را خنک گرداند و سایر شب چنان از دنیا بیرون میروند که کسی با غایت سزا دهد در وقت خواب خود
بخواند و بخواب رود و در دیده اش بگردن روشن کرد و در ریحان بر آید ریحان بسند گما معنی روایت کرده است که چون
محمد بن ابی بکر گریه از اشرف مضر را بچند من امیر المؤمنین فرستاد عبد الرحمن بن بلم در میان ایشان بود نامه که اشرف را
در اینجا نوشته شد بود در دست او بود چون حضرت نامه را گرفت و نامها را خواند بنام انملعون دیند فرمود که توئی
عبد الرحمن گفت بلی حضرت امیر المؤمنین فرمود گفت خدا بر عبد الرحمن را د انملعون گفت با امیر المؤمنین من ترا دوست میدا
حضرت فرمود که دروغ میگوئی بخدا شوکتی که مراد و نت میدادی بر او سه مرتبه منم خورد بود و شوق حضرت و حضرت
سه مرتبه شوکتی یاد کرد که مراد و نت میدادی انملعون گفت با امیر المؤمنین سه مرتبه شوکتی یاد کردم که ترا دوست میدا
باور نمیکنی حضرت فرمود وای بر تو حقیقتی ارواح را پیش از بدنها خلق کرد هزار سال ایشان را در هوا تا کن کرد ایند پیش
در عالم ارواح با یکدیگر گفت گرفته اند و یکدیگر را شناسند و در این عالم با یکدیگر موقوف و محبت دارند و آنها که در این عالم
با یکدیگر گفت ندانند در این عالم با یکدیگر گفت ندانند در این عالم با یکدیگر گفت ندانند در این عالم با یکدیگر گفت ندانند

در بیان شهادت حضرت امیرالمؤمنین علی

چون آن ملعونیت کرد حضرت فرمود اگر خواهد که نظر کند بکشند من نظر کند باین مرد بعضی از حاضران گفتند یا امیرالمؤمنین
 چرا او را نمیکش حضرت فرمود که بسیار عجیب است که میگویند که من بکشم کسی را که هنوز نکشته است مرا بکشند و بگویند و این
 کرده است که روزی حضرت امیرالمؤمنین داخل حمام شد شنید که صدک حضرت امام حسن و امام حسین بلند شد حضرت
 فرمود که شد شما را بد و مادرم فدای شما باد عرض کردند این ماجرا ملعون ابن ابی سلمه است شما آمدت رسیدیم که اسیر شما بر شما
 حضرت فرمود بخدا سوگند که کشنده من بجز او نخواهد بود و احادیث معتبره وارد شده است که چون حضرت امیرالمؤمنین
 از آن فرمائی و نفاق و کفر و شقاق اجتناب نمود دلشک شد و لشکر معاویه بر اطراف و قواهی بلدان حضرت غارت می آورد
 و اصحاب آن حضرت پاری و بنفوذند بر منبر فرمود که بخدا سوگند دوست میدارم که حق تعالی مرا از میان شما بیرون برد
 و در ریاض رضوان جادهد مرکب در این زودی در کعبین منبت پذیر فرمود که چه نافع شده است بدینجست ترین امت را که
 محاسن را از خون سرم خضاب کند این خبر نیست که پیغمبر نزد کوا در میان خبر داده است پس فرمود که خداوند ما را از ایشان
 شکامده ام و ایشان از من بندگان مده اند و من از ایشان ملائکه یافته ام و ایشان از من ملائکه یافته اند خداوند ما را از ایشان
 راحت بخش و ایشان را مبتلا کن بکسی که مراد کند در کتاب کشف الغمّه و مناقب این شهر شویب مذکور است که حضرت امیر
 المؤمنین در کوفه عارضه رو داد جمعی بیبادت آن حضرت رفتند و گفتند یا امیرالمؤمنین ما در این عارضه بر تو متوسلیم
 حضرت فرمود و لیکن من بر خود متوسلیم زیرا که شنیده ام از پیغمبر صادق و معتدی که فرمود شتی بر من است جفت پی کنده
 افه ضایع صریحی بر من خواهد زد و محاسن مرا رنگین خواهد کرد بر و این دیگر گفتند یا امیرالمؤمنین چرا از میان این قتل
 بدتر است که خود را بدمین حضرت رسول الله بر شانی و در جوار آن حضرت مدفون شوی حضرت فرمود که پیغمبر مرلیجی
 داده است که در این شهر شهید خواهم شد و در بیت این شهر مدفون خواهم گردید پس شیخ مفید و دیگران بندگان گاه معتبره این
 کرده اند که چون حضرت امیرالمؤمنین از مردم بیعت میگردیدند که در آن حضرت بیعت میگردیدند که بان حضرت قبول بیعت
 او نمود تا آنکه سه مرتبه بخدا نشان حضرت آمد در مرتبه سیم با حضرت بیعت کرد چون بیعت کرد حضرت با او دیگر او را
 طلبید و سوگند داد او را که بیعت نشکند و عهدش محکم از او گرفت چون روانه شد باز او را طلبید با او دیگر او را تا کید کرد
 ائمه چون گفت یا امیرالمؤمنین آنچه با من کردی با دیگران نکردی حضرت شعری خواند که مضمونش اینست که من با و بیعتش شما
 و بنکی میکنم را و اراده قتل من دارد چه بد با او بیعتی است مراد پس فرمود که برو ای این بیعت بخدا سوگند که میدانم و تا بهنگام
 خود نخواهی کرد پس حضرت اسب بنکوتی با او داد چون او بر اسب سوار شد با حضرت شعری خواند که مضمونش همان بود چون
 او بیعت کرد فرمود بخدا سوگند که ائمه ملعون کشنده من خواهد بود گفتند یا امیرالمؤمنین ما را دست و کرده تا او را بکشیم حق
 اذن نداد قطب دلاوندی روایت کرده است که هر دو از قبیلته مرتبه گفت من در خدمت حضرت امیرالمؤمنین نشستم گریه
 از قبیلته مراد بخدا نشان و راندند این بیعت در میان ایشان بود پس آن گروه گفتند یا امیرالمؤمنین این بیعت ما با خود بناورده
 و همراه ما آمده است و اخبار ما و بر تو متوسلیم از او حضرت ان ملعون را گفت بنشین و نظر طولانی بر روی او کرد او را کتو
 داد که آنچه از تو میپریم راست بگو پس فرمود که با او نبودى در میان جفتی از کودکان در کودکی با ایشان بازی میکردم هر
 گاه ترا زد و میدیدند میبگفتند آمد فرزند چو آنند سگها ائمه ملعون گفت بلی حضرت فرمود که چون بتی جوانی و سگ داشتی
 بر اجه و در فومند نظر کرد و گفت اشقی ترا پی کشنده ناقه صالح گفت بلی چنان بود با حضرت فرمود که ما در فومند نظر کردی که
 در حیض تو خامه شده بود چون ائمه ملعون از ایشان با اضطرابی در سخن هر سپیدان گفت ما درم مراجعتی خبر داد پس حضرت
 فرمود که شنیدم از رسول خدا که کشنده تو شبیه است بهنود بلکه از نهود است اضا روایت کرده است که حضرت در ماه
 مبارک رمضان که در آنماه بر ریاض رضوان اشغال نمود بر منبر فرمود که امسال حج خواهد رفت و من در میان شما نخواهم
 بود در آن ماه یک شب در خانه حضرت امام حسن و یکشب در خانه امام حسین و یک شب در خانه زینب دختر خود که در خانه
 عبدالله بن جعفر بود افطار میخورد و زیاده از سه لقمه طعام تناول نمینوراز سبب مخالفت از آن حضرت پرسیدند فرمود امر خدا
 نزدیک شده است بکشی و دوشب بدین نمائند است بخوام چون بر محقق و اصل شوم شکم من از طعام پرینا شد و کلین بینه هم

ان حضرت امام زین العابدین روایت کرده است که روزی حضرت امیرالمؤمنین نماز صبح را در مسجد اداء نمود مشغول بعبادت که بدین
 افتاب بکنیزه بلند شد پس در بجانب مردم کرد ایند فرمود بخدا سوگند که من پیشتر گسری چند را می باختم که شبها بعبادت خود
 پیش او راندم و گاه باهای خود را بعبادت می افکندند و گاه پیشانیهای خود را بر زمین برای خدا می گذاشتند چنان عبادت خدا
 میکردند که گویا صدای ایشان در گوشهای ایشان بود چون نزد ایشان خدا را یاد میکردند مانند درخت از ترس خضغالی
 می لرزیدند با این احوال کان میگردند که شب را بقیات بسازد و اند بعد از این سخن کسی از حضرت را خندان ندیدند
 تا بد رجه شهادت فاخر کرد **فصل سیم در بیان کیفیت شهادت شریف و بیان کلمات مشهوره و کلمات شریفه**
 که در شب جمعه نوزدهم ماه مبارک رمضان در وقت طلوع صبح حضرت سیدنا و صبا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب حضرت
 خور داد دست عبد الرحمن بن ملجم مرادی بمعاذت و ردان بن محالد و شبیب بن مجبره و اشعث بن قیس و قطامه و خراخرا
 علیهم جمیعاً لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین چون نالی از شب بیست یکم گذشت روح مقدس اشغرت بر ارض رضوان پروا
 نمود مشهور است که عمر شریفان حضرت در آنوقت شصت و سه سال بود از حضرت صادق روایت کرده اند از آن حضرت
 و آن حضرت امام محمد باقر و امام محمد تقی شصت و پنج نوبت روایت کرده اند موافق مشهور با حضرت رسالت بعد از بعثت در
 مکه سپرده سال ماند و ده سال از عمر شریفش گذشته بود که آن حضرت مبعوث گردید و بان حضرت پیمان آورده شد و
 مدینه با حضرت رسول پس او در چون در مدینه حضرت رسول شروع بجهاد کرد ششده سال بود چون نوزده ساله شد
 شجاعان عرب را کشتن پنج پیک از ایشان جرات بر مبارزت او نمی نمودند چون در خنبر را کشت بیست و دو سال از عمر شریفش گذشته
 بود مدت امامت آن حضرت سی سال بود و سال و چهار ماه ابو بکر غضب خلافت آن حضرت کرد و پانزده سال عمر غضب خلافت
 حضرت کرد و در او زده سال عثمان غضب خلافت او کرد چون خلافت بان حضرت برکت قریب پنج سال مدت خلافت آن حضرت
 بود و اکثر آن مدت با منافقان مشغول قتال و جدال بود تا بد رجه شهادت فاخر کردید در کتاب فرجه الفریه چند کلمات
 از امام محمد باقر و امام جعفر صادق روایت کرده است که هر شریف حضرت سیدنا و صبا در وقت شهادت شصت و پنج سال بود و در
 سال پنجم هجرت از دنیا رفتند نمود چون حضرت رسول بر سالت مبعوث گردید از عمر حضرت سیدنا و صبا در آن سال گذشته بود بعد
 از بیست سپرده سال با حضرت در مکه ماند و با حضرت رسول در مدینه هجرت نموده و ده سال در مدینه بان حضرت ماند
 و سی سال بعد از وفات حضرت رسالت در شب جمعه بد رجه علیه السلام پانزده سال بود و در پنج ماه فون شد و عمر شریفان حضرت
 شصت و پنج سال رسیده بود کاتبی و شیخ طوسی بسندهای صحیح روایت کرده اند که در شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان
 غسل شریف و انشی است که او صیبا جمع پیغمبران در آن شب بعالی بفاصلت کرده اند در ان شب عیسی با همان بالا رفت و در آن
 شب بر حقیق و اصل کرد بد شیخ مفید و دیگران روایت کرده اند که گروهی از خوارج در مکه با یکدیگر جمع شدند بعد از واقعه
 فزوان و کشتن امرائی که در میان مسلمانان هستند از راه حق بد رفته اند و قسقه فزوان و ترازه کردند و گریه کردند و بر
 کشتگان فزوان ترحم کردند و با یکدیگر گریه می کردند که حضرت امیرالمؤمنین و عمرو بن العاص و معویه را در یکشب به
 قتل آوردند و طلب خون خارجیان هروان از امیرالمؤمنین بکشد پس عبد الرحمن بن ملجم گفت من علی را می کشم عمرو بن بکر گفت من
 عمرو بن العاص را می کشم بکر بن عبد الله گفت من معویه را می کشم و چنین با یکدیگر عهد بستند که در شب نوزدهم ماه مبارک
 رمضان ایشان را قتل آورند و از یکدیگر جدا شدند و این بیایم بجانب کوفه آمد و آن دو ملعون دیگر بجانب مصر و شام رفتند
 پس آنکه بقتل معویه رفته بود در آن شب چون معویه رفت ضریبی بر آن ملعون زد و ضربتش بر آن او واقع شد چون طیب
 آوردند بان ضریب نظر کرد گفت این شمشیر را بر هلاکت دادند یکی از دو چیز را اختیار کن یا آنکه جای این ضربت را در آخر کنم و یا
 بانی یا آنکه درانی بنوادم که از مردن بر می و بعد از این نیاید از تو بدم نرسد ملعون گفت من طاقتش ندارم و نیلی بغیر از تو
 و عبد الله بن عمر آمد و از خود عافیت یافت پس او گفت برای تو شایسته دارم معویه گفت بشارت تو که گفت دنیوی من
 رفته است که امشب علی را قتل آورد مرا نگاه دار اگر علی را کشته باشی آنچه خواهی باشی بکن و اگر نکشته باشی مرا نگاه کن که بیه
 و علی را قتل رسانم سوگند یاد میکنم که باز نیز در توام که چه خواهی یا من که بر این ملعون او را حبس کرد و با خبر شهادت

عنه

عنه

در بیان شهادت آنحضرت

حضرت رسید از راه بصره این خبرها که روایت دیگر است که آن سخن را از او قبول نکرد و او را بقتل آورد و عمر بن ابی بکر چون به
 مصر رفت در شب نوزدهم اراده قتل عمر و بنی الناصر کرد و او در آن شب بنماز حاضر شد و خارج را فرستاده بود که بجای او نماز
 کند پس آن ملعون خبری زد بر خارجه بیکان آنکه عمر را ست و خارجه کشته شد و عمر و بخت یافت چون این بلیغ تکوین آمد آن روز
 را یکسایان را نکرد و روزی بخانه مریدی از قبیلته بنام الرباب رفته بود و ققامه ملعونه را در آنخانه دید حضرت امیرالمؤمنین
 و چون خواجی پدر و برادر او را کشته بود و آن ملعونه در نماز حسن و جمال بود چون این بلیغ آن ملعونه را دید با تشویش
 در سینه او مشتعل گردید و او را بنکاح خود دعوت نمود آن ملعونه گفت که مهر من سه هزار درهم است غلامی کنترکی و کفتر
 علی بن ابیطالب است آن ملعون برای مغلیه گفت آنچه گفته قبول کردم بغیر از کشتن علی بن ابیطالب که مرا قتل آن نسبت آن ملعونه
 گفت که او را غافل گردان و کشتن اگر از کشتن رهائی نماند با من پیشها خواهی کرد و اگر کشته شوی ثواب خردی برای تو هستی از
 زندگانی دنیا است چون آن ملعون دانست که آن ملعونه در مذهب با او موافقت دارد گفت بخدا سوگند که من نیز با این شهرت
 مکر برای این کاران ملعونه گفت که من از قبیلته خود جمعی را با تو همراه میکنم که ترا در این امر معاونت نمایند پس آن ملعونه و
 وردان بن محالد را از قبیلته خود با او گردانید و این بلیغ ملعون ششصد نفر را دید و گفتا بشبب بمنخواهی با مریدی دعوت
 کنم که باعث شرف و سیادت تو باشد ششصد گفت که آن امر کدام است گفتا آنکه با مریدی کنی مراد کشتن علی بن ابیطالب و ششصد
 نیز از جمله خوارج بود پس گفتی این بلیغ کار می بردل پیش گرفته و کشتن علی ایشان نسبت این بلیغ گفت که در مسجد پنهان میشوند
 چون نماز بیرون می آید مطلب خود را بعمل می آوریم پس آن ملعون را نیز با خود متفق کرد و در شب نوزدهم ماه مبارک
 رمضان نسه ملعون با این شرمیت مسجد درآمدند و ققامه ملعونه خیمه در مسجد زده بود و مشغول اشکاف بود در آن
 شب آن ملاعنات در خیمه او بسر بردند و آن ملعونه با آنها می پر بر سپهائی ایشان بست و شمشیرها بدست ایشان داد و ایشان
 را بیرون فرستاد پس نسه ملعون آمدند و نبرد با ندری که حضرت امیرالمؤمنین داخل مسجد می شد نشنیدند و پیشتر را
 از خود را با ششصد نفر خارج کشته بودند و او نیز با ایشان در این امر متفق شده بود و بیاری ایشان بمسجد آمده بود
 و در آن شب حجر بن عدی بود در مسجد بود تا که شنبه که اشعث منکوبد که ای این بلیغ زود باش و حاجت خود را برآور که چون صبح
 طالع شود رسوا میشود چون حجر این سخن را شنید عرض ایشان را فهمید و با اشعث گفت که ای عمو ملعون اراده کشتن علی دارد
 و بخانه حضرت امیرالمؤمنین دوید که آن حضرت را خبر کند فضا را آنحضرت از راه دیگر رفته بود چون بمسجد برگشت شنید
 که مردم بگویند که امیرالمؤمنین کشته شده است و باضار و ابی کرده اند که خدا را به بن محمدازدی گفت که در آن شب من در مسجد جامع
 کوفه بودم با گروهی از اهل مسجد بعبادت احباب می کردم دیدم که جماعتی نوردان در مسجد که بجانب خانه حضرت امیر
 المؤمنین است جمع شده اند تا که دیدم که حضرت امیرالمؤمنین داخل مسجد شد و مردم را ندای نماز داد و فرمود الصلوا
 الصلوا یا حسنا حضرت را شنیدم بزرگ شمشیرها دیدم و صدائی شنیدم که کسی میگفت که حکم از خداست نه از تو است یا علی و در
 اقل ششصد نفر خبری بر سر حضرت زده بود ضربت بر طاق مسجد آمده بود و بر حضرت شورش زده بود چون حضرت نزدیک
 محراب رفت مشغول نماز شد این بلیغ بران حضرت ضربت زد و آنسه ملعون کویچند از مسجد بیرون رفتند چون ششصد نفر
 رفت و بقیه او را مضطرب یافت گفت بلکه تو امیرالمؤمنین را کشته خواهی بگویند نه گفت بلیغ پس بر حضرت شمشیر او را گرفت و
 او را بچشم فرستاد و این بلیغ را مریدی از قبیلته همان گرفت و بخانه شان حضرت آورد و ششصد بینه حضرت امیرالمؤمنین
 زین العابدین روایت کرده است که چون این بلیغ قصد قتل حضرت امیرالمؤمنین کرد دیگر بر او با خود آورده بود و ضربت آن ملعون
 دیگر برد و مسجد آمد چون حضرت نزدیک محراب مد و مشغول نماز شد و بلیغ رفت این بلیغ ضربتی بر سران حضرت زد بر جای آن
 ضربتی آمد که عمر و عبدود بر سران حضرت زده بود چون صگای مردم در مسجد بلند شد حضرت امام حسن و امام حسین بمسجد
 دویدند این بلیغ را گرفتند و در بند کردند و بزرگوار خود را برداشتند و بخانه بردند پس ایامه نبرد آن سران حضرت
 است و ام کلثوم نرد پای آن حضرت نشنید و صگای شویان از خانه آن حضرت بلند شد پس آن حضرت دیدهای مبارک
 زید را کشته و کشتن حضرت را که در فتنه اعلی و علی بن ابی طالب و اصحاب ایشان برای دوستان خدا از دنیا

بی بنا گویان در این ضربت کشته شوم انما لعون و اینک ضربت بیشتر بر بند این را فرمود و ساعی نمود هوش شد چون هوش را از آمد
فرمود که در این وقت رسول خدا را دیدم که مرا تکلیف رفتن شکند و فرمود که فرزند ما خواهی بود و در ضربت لاسنا دیشد
معتبر از امام محمد باقر و روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین در شبی که ضربت شهادت چشید از خانه بیخدا آمد و مردم را
برای نماز صبح بیدار میکرد تا گاه این مجلس ضربتی بر سرش زد که برانورد افتاد پس انما لعون و اگر گفت و نگاه داشتند مردم و سیدانند
وان ما عون و اگر گفتند و حضرت را بجانند او در دند پیش حضرت ابی حسن گفت که این سپهر را حشر کنند و او را طعام و آب
بدهد و او را بنکور خایب کند اگر من زنده بمانم اگر خواهم فدا کنم و اگر خواهم غنم خواهم که در او گراز دنیا بروم لغتیار باشا
باشد و اگر غنم کشتم او را بکشید پیش از یک ضربت با زینت و کوش و بیغی و اعضا او را میزد و در جماع و رام از اسب قبل از حید ^{الله}
روایت کرده که او گفت چون میان اصحاب آن حضرت ^{صلوات} خلافت رسید و عثمان کشته شد من از مردم غریب لغتیار کردم از
توس فتنها و مدنی در ساحل دریای بصره بودم و خبر نداشتم که مردم در پیبه کارند شبی از خانه برای حاجی بیرون آمدم در وقتیکه
مردم در خواب رفته بودند تا گاه مرد بود دیدم که در ساحل دریای سجدهات و با دایره برین و صدای ضعیف و ناله در دناک
با پروردگار خود مناجات میکنند و استغاثه و تضرع مینمایند من در کارهای ایشانم که او را میزدند و سخن او گوش دادم و
شنیدم که میگفت با حسن خبیثه یا مایه النبیین یا ادم الواعین ایبتگا الذی لبس کتلبه شی و الدائم غیر الغافل و الحی الکی
لا یوت انت کل و من شان است خلیفه محمد و ناصر محمد اسلمان نصر و قوی محمد و خلفه محمد و القائم بالسطه فید محمد اعظم
علیه بصره او توفیق بر منده پس سر از سجده برداشت نشست و تشهد خواند و سلام گفت و برخواست بر روی آب روان شد من از عقب
او صدایم که با من سخن بگو خدا ترا رحمت کند بجانب من ملتفت نشد و گفت هدايت کننده و در پس سر خود گذاشته بود او از سوال کن
از مردم من خود گفتم بگو هدايت کننده که پشت سدا ترا رحمت کند گفت و حق میزد پس من توبه توفیق شدم شی بگو فرسیدم و در سجده
تجرب ماندم که چون صبح شود داخل کوفه شوم چون پاسی از شب گذشت دیدم که مردی مدد و نهاده در پشت نالی ایشان را با حنتم مشغول
مناجات شد و گفت خدا و ندا ای محمد پیغمبر بود برتر زنده تو مرا امر کرده بود در میان این امت بجای مردم پس بر من شتم کرد و
با منافقان قتال کردم چنانچه تو مرا امر کرده بودی پس مرا بپالان و منافقان دادند من از ایشان دلشک شده ام و ایشان از
من دلشک شده اند من دشمن ایشان گردیده ام و ایشان دشمن من کرده اند پیغمبر خبر داده بود مرا تا ندانم است مگر بکنم
که انتظار میکتم که این مجلس سردی بنیاید و از اجل او در خداوندان شناوت او را ترزدان کردن و مرا بعبادت شهادت برسان
خداوند از دنیا بکنک آمده ام و سعادت لغای ترا پیغام چون از دعا فارغ شد بجانب کوفه روان شد من همه جا از عقب
او آمدم تا داخل خانه خود شد پرسیدم که این خانه که پشت کفشد خانه علی بن ابیطالب اندک وقتی که شد از آن نماز شنیدم
دیدم که آن حضرت از خانه بیرون آمد من از پیش رو او شدم تا داخل مسجد شد تا گاه دیدم که این مجلس آن حضرت را شهید
کرد شیخ مفید و شیخ طوسی روایت کرده اند که اصبع نبی بنانه گفت که چون حضرت امیر المؤمنین را ضربت زدند و بجانند
بردند من و حاجت هدای و سوبه این غنله با گروهی از اصحاب آن حضرت در خانه آن حضرت جمع شدیم چون صدا آگزیه
از خانه آن حضرت بلند شد ما بسیار گریه کنیم پس حضرت امام حسن از خانه بیرون آمد و گفت که امیر المؤمنین میگوید
که بخاطری خود بر کرد بدایخا عت و فتنه من در خانه آن حضرت ماندم با و دیگر صگدا شیون از خانه آن حضرت شنیدم
و من نیز گریه با حضرت امام حسن بیرون آمدم و فرمود که نکفم بخاطری خود بر کرد بد گفتم بخدا سوگند این رسول الله
که جانم باری نمیکند و پایت قوت رفتارند در دنیا امیر المؤمنین را نه بدیدم نمیشوانم رفت بسیار گریه پیش داخل شد ^{بجای}
از آنک زمانه بیرون آمدم و مرا باند درون خانه طلبید چون داخل شدم دیدم حضرت امیر المؤمنین را بر بالنها نکه داده
اند و عصابه زردی بر سر مبارکش بسته اند و در کوبن از بسیار خونگی که از سرش رفته بود چنان زود شده است ^{نشست}
که عصابه اش زود تر بود پا در ناک مبارکش چون مولای خود را بان حال مشاهده کردم بسیار شدم و بر قدم محو مشرف شدم
و پیوسته و بر پدهای خود مالیدم و بسیار گریه حضرت فرمود که ای اصبع کریمه مکن که من راه پیشک در پیش دارم اصبع
گفت فدای تو شوم میدانم که بگوشت مسکرم من بر حال خود و بیره غایب و میگردیم کلینی و مستدر رضوی بسنده های معتبر

البدیع

در بیان صفات و احوال حضرت

روایت کرده اند که چون حضرت امیرالمؤمنین با ضرب زدند صاحبان حضرت بر دو راه در آمدند و گفتند یا امیرالمؤمنین
 وصیت کن حضرت فرمود که بالش برای من دور کن و مرا تکیه دهد پس فرمود دهد منکم خدا را بجهت که در خوردن و کوبی
 اوست و او می بیند و در حال آنکه منابت کننده ام امر او را و شهادت میدهم بیکانگی خداوند واحد احد صمد چنانچه
 خود را بان وصف نموده اعطایها الناس هر کس در کتبش میسرید با آنچه از آن میگذرد و هر جا بنامش میگویند پس بگو اجل خدا
 و از سر که چنین همین رسیدن بمرگت و چه بسیار فکرت کردم در ایام روزگار و تفکرت نمودم در مکنون علم فضا و قدر پروردگار
 ان علمت که خفته بخوابی که خا هر کرد و در پردگها غیب مکنون و مخروشتا تا وصیت من شما است که شریک نباشد
 بزودگوار خود بنا و زید و هیچ چیز از عبادت با و شریک نیست و طرفه محمد راضی میکند و کتاب خدا و سنتان حضرت را
 بر پا دارد و حسن و حسن را که در چراغ راه هدایتند روشن بدارید تا از طرفه حق شترتی نگردد بد محمل ملائک و مند مشنه
 خواهد بود خوبتر هر کس را بقدر طاعتش بر او بار کرده است و تکلیف را بر جاهلان سبک گردانیده است خداوند شاپروردگار
 رحیم و پیشوای شما امامت شما در حق است در سن دهر و روز مضایب شما بودم و امر و زنجیر منم از برای شما و
 خدا از شما معارف منبایه پس ولی بدینانه بنده بودم در دنیا چنان بودم که کسی در سایه در حق نشسته باشد و آن سایه
 بزودی از سر او بگذرد یا آنکه باد خاشاکی نزد او جمع کرده باشد و بزودی پراکنده گرداند یا آنکه پاره ابری سایه بر سر کسی
 افکنده باشد و بزودی سایه از سر او بگذرد و من در میان شما میگذردم که بدین چند روزی با شما میجوید و منم بودم
 روح بلاء اعلیٰ منعلق بود بزودی از من بدنی خواهید دید و خالی از روح و ساکن بعد از آن حرکتها که از او مشاهده میکردید
 و شجاعتها که از او میدیدید و خواستش خواهد بود بعد از آن خطبها بنگدا از او میشنیدید و علوم الهی و منابت ربانی که
 از او فرامیگرفتید باید که پند گیرید از حال من و از ساکن شدن حرکتی من و از بیگانه شدن اعضا من زیرا که ان پند دهند
 تا است شمارا از هر سخن گوی بپنجه و داع منکم شما را و داعی که انتظار میرم ملاقات شما را با در بگرد و رجعت قیامت خواهند
 دید و درهای سر او بر کینای مرا و آنچه از قدر و منزلت من از شما پنهان است در آن روز ظاهر خواهد شد چون من از میان
 شما بروم قدر مرا اندازید شناختن چون دیگری بجا من نشیند مرا با خواهند کرد اگر باقی بمانم خود ولی خون خود خواهم
 بود و اگر بروم فنا و نبشی و عداگاه نامت پس اگر عفو کنید عفو از برای من فریبست و از برای شما حسنه است پس عفو کنید و از بد بگام مردم
 در گذرید با آنچه خواهند که خاتم تمام را بنام زود زهر حسرت بر صاحب عقلی که عمرش در فبانت بر او حجت باشد با ایام زندگانی او را
 بید بخن و شقاوت اندازد بگرداند و خاتم ما را و شما را از آنها که رغبت دنیا مانع نمیکرد ایشان را از طاعت حق تعالی و بعد از کشته شدن
 ایشان عذاب و شدت نازل نمیشود و بدو شش ماهه از برای مرگ افزوده شده ایم و بازگشت ما بگویم هر کس پس بگویم و امام حسن
 فرمود که یک ضربت بر او بیشتر من بجای یک ضربت که بر من زده است هر چند اگر بیش از آن گناه کار نباشد و این بابویه و شیخ مفید
 و شیخ طوسی و سایر محدثان بطریق بسیار از حضرت امام حسن و امام موسی کاظم و سلیم بن قیس هلالی روایت کرده اند که چون حضرت
 امیرالمؤمنین اراده وصیت نمود جمیع فرزندان و اهل بیت و سرگردهای شیعه خود را جمع کرد و حضرت امام حسن را وصی و خلیفه
 خود گردانید و نص بر امامان حضرت نمود و کتابهای الهی و صحیف پیغمبران و علوم کذ شکان و سلاح و زره رسول خدا و سایر
 ائادان حضرت و آثار معجزات سابقین بران را بان حضرت سلیم نمود و فرمود ای فرزندان کرامی رسول خدا مرا امر کرد که ترا وصی
 خود گردانم و کتابها و اسلحه که نزد من است بنویسم تمام چنانچه حضرت رسول را وصی خود گردانید و کتابها و اسلحه خود را
 سلیم بن نمود و امر کرد مرا که ترا امر کنم که چون وقت وفات نوشود برادرش حسین را وصی خود گردانم و اینها را با و سلیم تمام
 پس رو کرد بگو حضرت امام حسین و فرمود که امر کرد ترا رسول خدا که چون وقت شهادت نوشود فرزندان خود علی بن الحسین را
 وصی خود گردانم و اینها را با و سلیم تمام پس رو بجانب علی بن الحسین کرد ایند و فرمود که رسول خدا ترا امر فرموده است که در وقت
 وفات خود دین خود محمد بن علی را وصی خود گردانم و اینها را با و سلیم تمام چون او را در بابی از جانب رسول خدا و از جانب من از راه
 سلام برسان پس رو کرد بگو حضرت امام حسن و فرمود که ای فرزندان کرامی رسول خدا منم و خلافت بعد از من و اینها را
 پس با شما که خواهی از او عفو کن و اگر خواهی بکشی با و را بکش پس فرمود که بنویس وصیت مرا در کتاب الله الرحمن الرحیم این وصیت نامه

در بیان تاریخ و مناقب حضرت شمس

۱۲۴

در کتاب...

علی بن ابیطالب وصیت میکند که گواهی میدهم بجهاد و آنکه در شریکی نیست و گواهی میدهم که محمد بنده و رسول خداست
 که او را با هدایت دین خود فرستاده است تا غالب گرداند و او بر همه دینها سرچیند نخواهند مشرکان پیش پایت که نماز من و حج من
 عبادات من و زندگانی من و مردن من همه از برای پروردگار عالمیانست و کسی را با او شرک نکنم و با من مأمور شده ام و من
 از جمله مسلمانانم پس وصیت میکنم ترا ای حسن و جمیع اهل بیت و فرزندان خود را و هر که این نامه من با او برسد بنفوی و پرهیزگار
 خداوند عالمیان که پروردگار شماست که منهدم مگردانم و سلام و چنان در زمیند در میان خدا و اهل بیت رسول خداست
 و هر بر طرفی حق جمع باشد و بر آگنده شود بد و سبب که شنیده ام از رسول خدا میفرمود که اصلاح کردن در میان مردم بنکو
 تراست از نماز و روزه بد و سبب که فساد کردن در میان مردم دین را از اهل بیت گرداند و هلاک کننده خلف لاهول و لاقوع الا
 بالله العلی العظیم نظر کنید خویشان خود را و احسان کنید نسبت با ایشان تا خدای تعالی حساب ضامت را بر شما انسان گرداند و خدا
 را بیاد او و بد در باب بنیان که ایشان بگرسنگی بینند و ضایع نگردند در حضور شما بد و سبب که شنیدم از رسول خدا که هر
 پیشی را در عیال خود داخل کرد خدا ما شیعیان خود حق تعالی است یا از برای او و لجب گرداند چنانچه برای خود زنده مال بقیم نیم
 جهتم را واجب گرداند و خدا را بیاد او و بد در باب قرآن و کسی بر شما پیشی نکند در عمل کردن بان و خدا را بیاد او و بد در حق
 همتان خود بد و سبب که حضرت رسالتان قدر در باب همتان ما را وصیت کرد که کان کردیم که میراثی از برای ایشان
 مقرر خواهد فرمود و خدا را بیاد او و بد در باب خانه پروردگار خود که هرگز از شما خالی نباشد تا هسند و پراکه اگر ترک کنید
 حج خانه کعبه را مهلت نخواهند یافت و بزودی عذاب خدا بر شما نازل خواهد کرد بد و کمتر ثوابی که میدهند حاجیان بنیت را
 است که کاهان گذشته ایشان را میسرزد و خدا را بیاد او و بد در باب نماز که ان جنین همتانست و ستون دین شماست و خدا را به
 یاد او و بد در باب زکوة که ان غضب پروردگار را بر منبشاند و خدا را بیاد او و بد در باب روزه ماه مبارک رمضان که ان غیرت
 شما را از اتش جهتم و خدا را بیاد او و بد در باب فقر و نیاز ایشان را شریک گردانید با خود در معاش خود و خدا را بیاد او و بد در
 جهاد کردن در راه خدا با طایفه خود و جاهای خود و زبانهای خود بدانند که جهاد نمیشود کرد در راه خدا مگر بمیدامای که پیشوا
 راه خدا باشد یا کسی که اطاعت کننده او باشد و جدا بشود همتان با ننه باشد و خدا را بیاد او و بد در باب ذریت پیغمبر شما که هم
 بر ایشان ننگند در حضور شما و حال آنکه نادم باشد که دفع ظلم از ایشان بکنند و از خدا بترسند در باب محلب پیغمبر خود و عیال
 نمایدان را که بد معنی در دین خدا نکرده اند و صاحب بد معنی را پناه نداده اند بد و سبب که حضرت رسالت وصیت نمود در حق پسر
 گروه از صحابه خود و لعنت کرد کسی را که بد معنی کند او و صحابه و غیر صحابه و کسی را که صاحب بد معنی را پناه دهد و پاری کند و از خدا
 بترسد از زنان و غلامان و کنیزان خود بد و سبب که انچه پسر شما بان تکلم نمود این بود که وصیت میکنم شما را در حق ذریت و صحابه
 زنان شما و غلامان و کنیزان شما پس سه مرتبه فرمود که نماز و راهت کنید و در راه خدا منرسید از ملامت ملامت کنندگان حق
 تعالی کفایت کند از شما هرگز از ذریت رسالت شما و ستم کند بر شما و با مردم سخن نینک بگوید چنانچه حق تعالی در قرآن شاد امر نموده است
 و ترک میکند امر بر نیکیا و حق از بدیها را که اگر ترک کنید حق تعالی بدان شما را بر شما و لای منکر داند چون دعا کنند دعای شما استجاب
 نخواهد شد بر شما با دای فرزندان من بر نیکی کردن و بخشش کردن و مهربانی کردن با بگد بگد و زنیار پرهیز باز دوری کردن و
 بگد کردن و پراکنده شدن از بگد بگد و معاونت کنند بگد بگد و بر نیکی و نفوی و معاونت میکنند بگد بگد و بگد بگد و ظلم از خدا لای
 بپرهیزد که عتاب حق تعالی شد بد است خدا حفظ نماید شما را ای اهل بیت و حفظ کند در میان شما حق تعالی پیغمبر شما را بخدا میپاوم شما را
 سلام و رحمت و برکات الهی بر شما باد پس بنویسد لا اله الا الله منکف تا بر حشمتی داخل شد در شب بیست و ستم ماه مبارک رمضان
 در شب جمع در سال چهارم هجرت و در شب بیست و یکم خربت بان حضرت رسیده بود مؤلف گوید این تاریخ خلاف مشهور میان
 شهادت و موافق بعضی از اقوال عامه است و عامه را در تاریخ شهادت ان حضرت انوالی دیگر نیز هست که ذکر آنها فایده ندارد و
 شیخ مفید و شیخ طوسی از امام حسن وصیت ان حضرت را چنین روايت کرده اند که ان حضرت فرمود که چون بدره اوقات در رسید
 چنین ما را وصیت کرد که این چیز است که وصیت میکند بان علی بن ابیطالب برادرم محمد رسول خدا و پیغمبر و صاحب ان حضرت اقله
 وصیت من است که شهادت میدهم بکلمه لا اله الا الله و بانکه محمد رسول خدا و برگزیده او است و با علم خود برگزیده او را بدان

خود بر کرده و او را بدانی خود پسندید است گواهی میدهم که خداوند خواهد کرد آنها را که در غیرها بند و سوال خواهد کرد مردم را
از عیبهای ایشان و عاقلان با آنچه در سپهائی ایشان پنهانست تو وصیت میکنم ای حسن و قبح و صوفی برای من و وصیت میکنم ترا
بان چه وصیت کرده است مراد رسول خدا چون از دنیا برویم ای فرزندان صاحب بن با تو موافقت نمایند پس ملازم خانه خود باش و
به گناهان خود گریه کن و در بنام مفسر و بزرگ خود فراموشی و وصیت میکنم ترا ای فرزندان که ناز و ادب و وفات نفسانت بجا او گردان
و باهلان بر شاد و رفتن و سرچهره بر تو مشبه باشد نزد ای خدائوش باشی و در کارها ممانانه رو باشی و عدالت نمائی در حال نشو
و غضب و باها نیکان خود نیکو سلوک کن و میزان را گوی داری و بر این باب مشقت و بلا از تو عملاً و خوبیشان را نوازش کن و بجا
داد و داری و با ایشان همدلی و خشنودن و خدای خدای خود را در خلق که بهترین عبادت است و از رویهای خود را گوناگون و پیوسته
در یاد ملاحظه باشی و ترس کن در . . . خواهی از اول بدر کن زیرا که تو کرم و سرگشته و نشانه تیرهای بلائی و افتاده بیمار نهائی ترا و
وصیت میکنم ترا پس رخصت و ندانید و پنهان و آشکار و ترا میگویم از پیشی که ترس در گفتار و کردار پیش از آنکه نماند نمائی در گفتار
ان اگر ترا امری از امور لغت و رویداد باشد کن بان و با خبر پسند از چون ترا و دهامری را مورد بنیاد دان امری را تا ناخوش
معلوم شود که رشده و صلاح نمود و انت زینها که کند رکن از جاهائی که محل عیانت و از مجلسی که گمان بد بان مجلس پسند بدانی
که همسایه بد فریب میدهند همسایه خود را ای فرزندان پیوسته کا دکن باش از برای خدا و از نفس و فرزند خود را از جوکتند باش
و با برادران از برای رضای خدا بر آری کن و صالحان را برای صلاح ایشان دوست دار و با فاسقان خدا را کن که خضر بدین تو
نویسند و فاسقان را بدل دشمن دار و از اعمال ایشان گنازه تا آنکه مثل ایشان نباشی زینهار بر سر راهها منتهی و ترک کن گناه
و با کسی که عقل و غلبه ندارد مناظره مکن ای فرزندان در معیشت خود ممانند و باش که اسراف نکی و تنگ نگیری و عبادت خود نیز
ممانند و باش و بر تو باد در عبادت بعد از آن که بران مداومت نمائی و طاعت ان داشته باشی و ملازم خاموشی باش از بلاها
زبان بیگانه باش و از برای خود با خیرت اعمال ضالعه بفرست تا غضب پای و سعی کن در یاد گرفته خیرات ما دانایا کردی در همه حال
مشغول ذکر خداوند و الجلال باش و از اهل خود خود را تراحم کن و برزگان و پیران ایشان را بظلم کن و از هیچ طغای مخور تا ابد
از ترا پیش از خوردن مضطرب کنی بر تو باد بروره داشتن گمان زکوه بدنت و سپر است برای فل خود از آتش جهنم پیوسته با
نفس خود و خود باش و از شر دشمن خود اجتناب کن و بر تو باد بجا آنکه با خدا دران مشور و دعا در دعا خدا بسیار بکن
ایشان وصیت من است ای فرزندان در فضیلتی و خیر حقیقی تو نقصی نکردم اینک هنگام جدائی من است از تو و وصیت میکنم که با برادران خود
همه نیکو سلوک کنی بهر سبب که او خست و فرزند بد رفتن و سبائی که من او را دوست میدارم اما با بد رفتن حسین نیز با نواز
بن مادرو پدرانست و ترا در باب دلچسپاچ بوصیت نمیش و خدا خلیفه من است بر شما از سوال منبایم که احوال شما را با صلاح
او و در شرط احسان و ظالمان را از شما دور گرداند صبر نما بیدنا اسر خدا تا نازل شود بفرج شما و خول و قوتی نیست مگر بخدا و ان
علی عظیم شمع مندر بنا بر محبتان خاصه و عامه روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین در حوالی نهادن خود فرمود و در خوا
میدم که رسول خدا فرمود با علی که هر چه مکن و نظر کن بجانب خود چون نظر کردم بجانب خود رو کشیدم که در روز بخیرها کشید
بودند سرهای ایشان را میگویند پس روزی که آن حضرت ضربت خورد معلوم است که آن دو کس ایوب و عمر بودند و
اناس ظالم و جور را بر اهل بیت و صالحان گذاشتند و بسند معبر روایت کرده اند از ام موسی که خدا متکا را تبرائت میفرمود
گفت روزی از آن حضرت شنیدم که با دختر خود ام کلثوم میگفت ای دختر که اندک زمانی من بعد از این یا شما خواهم بود ام کلثوم
فریاد برآورد که ای پدر بزرگوار این چه خبر و حشت اثر است که با سیدی حضرت فرمود که امشب حضرت رسول را در خواب دیدم
که بدست مبارک خود غبار از روی من پاک میکرد و میگفت یا علی بر تو باکی نیست ای خبر بر تو بود بجای او در سه روز بعد از
ان آن حضرت ضربت خورد چون حضرت را بخانه آوردند ام کلثوم فریاد برآورد و حضرت فرمود ای فرزندان گریه مکن و این
وقت حضرت رسول را می بینم و بدست خود اشاره میکند که من میگویم که با علی رو و بیایند من که آنچه نزد ما است از برای تو
بجز است سید رضوان الدین روایت کرده است که در سفر آن شی که بعضی از حضرت را ضربت زدند فرمود در این وقت نشسته بود
مرا خواب دیدم که حضرت رسول نزد من حاضر شد بان حضرت شکایت کردم از جور این امت حضرت فرمود که تقریب

یا منشی است
مخبر از این
بن و سیدان عالم
نیز حضرت

در بیان وفات حضرت امیر المؤمنین است

کن برایشان گفتند خدا بفرستد ایشان منکون از ایشان مضاجع با من عطا کند و دعوی من ایشان را مضاجعان بد بدهد پس
با یوبه بستند معنی از حبیب بن عمرو روایت کرده است که او گفت من حضرت امیر المؤمنین رفتم و در مرضی که حضرت
زان مرض از دنیا مفارقت نمود پس جراحت سر خود را کشید من گفتم یا امیر المؤمنین جراحت فوجبری نیست و بر روی ایشان
جراحت باکی نیست حضرت فرمود که ای حبیب بخدا سوگند که من در این ساعت از شما مفارقت نکنم حبیب گفت من بگریه
افتادم و ام کلثوم دختر حضرت گریان شد نزد یک حضرت نشسته بود حضرت فرمود چرا گریه میکنی ای ام کلثوم گفت چون
گریه نکنم تو مرا را خبر میدهی که در این ساعت از ما مفارقت میمانی حضرت فرمود باین گریه مکن خدا سوگند که اگر یوبه
اینچه بد تو می بیند هر آنکه گریه بخوانی که در حبیب گفت از آن حضرت پرسیدم چه می بینی یا امیر المؤمنین حضرت فرمود
حبیب من می بینم ملائکه آسمانها و پیغمبران را که از پی بگرد بگرد استاده اند و این نظر او من میکنند که مرا ملائکات کنند اینست برادر
رسول خدا نیز در من نشسته است من گوید باینتردم ما که آن چه در پیش داری به ازانست که در آن مشی حبیب گفت من هنوز از پیشان
حضرت بیرون نرفته بودم که روح مقدس او بار روح انبیا و اوصیا طوی که دیدم می رسید و این شهر شوی و دیگران روایت
کرده اند که حضرت امیر المؤمنین در شبی که در صبح انشب ضرب خورد برای نماز شب می آمد و در تمام انشب بیدار بود
و بعد از آن حق تعالی اشغال می نمود ام کلثوم گفت یا امیر المؤمنین بیدار و اضطراب تو در انشب چیست فرمود که در صبح این شب شهید
خواهم شد پس در این وقت مؤذن حضرت مد و ندای نماز در داد ام کلثوم گفت ای پدر امشب بگریه بگو تا با مردم نماز گذاردان
حضرت فرمود که از قضای الهی نمی توان گریخت روایت کرده اند که در تمام انشب بیرون می آمد با طرف آسمان نظر میکرد می فرمود که
هرگز دروغ نگفتم و دروغ از رسول خدا شنیده ام این شوی است که مراد عده شهادت داده چون ندای صبح شنید گریخت
و شعری چند خواند که مضمونش این بود که گریه خود را برای مرگ محکم ببند که مرگ البته می رسد و خرج مکن از مرگ چون
بوادی تو در این چون بجهنم خانه آمد مرغ ای چند در آن خانه بودند سر راه بران حضرت گریه کردند و فریاد میکردند چون خوانند
که ایشان فریاد و گریه حضرت فرمود بگذار بگذار ایشان را که ایشان فریاد کنند بگریه و بعد از آن ایشان فوج خواهند کرد
کلثوم بستند معنی روایت کرده است که حسن بن جهم از حضرت امام رضا پرسید که حضرت امیر المؤمنین هرگاه فانی خود را پیش
و شب شهادت خود را و موضوعی که در آن موضع شهید شد میدانست چون مرغان ایشان بر روی حضرت فریاد کردند فرمود که ایشان فریاد
کنند مانند که از پی ایشان فوج کنند کان خواهند بود و ام کلثوم بان حضرت گفت که امشب در خانه نماز کن و امر کن که دیگر
با مردم نماز کند حضرت قبول نکرد و در آن شب بیجا از خانه بیرون می آمد بجزیره و سلاح با آنکه میدانست که این بزم او در آن
شب شهید خواهد کرد اما چگونه بود انحال حضرت فرمود که وفات آن جناب در انشب مقدر شده بود و نقد بحد الله تعالی
میشد مؤلف گوید که اینها از اسرار فضا و قدر است و تفکر در اینها موجب لغزش است و نکالیند انبیا و اوصیا مانند تک
دیگران نیست بجهلا می باید دانست که اینها ایشان میکنند موافق شرعین و همین صلاح و حکمت است در مقام تسلیم و انقیاد میباید
بود و بعضی از کتب معنی روایت کرده اند که ام کلثوم گفت در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان برای افطار حضرت امیر المؤمنین
طبی نمود او گذاشت و در سفر نان جو در آن بود و کاشه از شعر نزد آن حضرت آورد و نان شایب حاضر کردم چون حضرت از
ناز فارغ شد بان طعام نظر کرد گریست فرمود این خرد و مان خوردش برای من در این طبع حاضر کرده مگر منمندان که من منت
برادر و بر خرم خود رسول خدا را میبکنم تا او از دنیا رفت و طعام از برای او حاضر نکرد نداید خرد هر که خوردنی و اشامید و
پوشش او بنکوست در دنیا ایشان و در روز قیامت نزد حق تعالی بیشتر است این خرد و حلال دنیا حاضر است و حرام او عطا
و خبر داد مرا حبیب بن رسول خدا که جبرئیل از برای او کلید گماز من را آورد و گفت یا محمد خداوند ترا سلام میرساند منبشتر
که اگر خواهی تمام کوهها را ماه را برای تو طلا میبکنم و برای من اندازم بگریه اینها را که کلید کجای زمین است و از ثواب آخرت تو چیزی
گرفته شود حضرت فرمود بیدان چه خواهد بود گفت مرا اینجناب فرمود هرگاه چنین است مرا بدینا احتیاج نیست بگذار
مرا روزی گریه باشم و بگریه زبیر نا آنکه در روزی که گریه باشم دعا کنم پروردگار خود را و از او سؤال کنم در روزی که
سپس باشم حمد گویم پروردگار خود را پس جبرئیل گفت که بوفی هر چیزی با فتنه ای میفرمود این خرد دنیا خانه قریب است و

در بیان واقعات حضرت امیر المؤمنین ع

خاتمه گشت و حواری هر که چیزی بشنود پیش میفرستد با او میسرند با او میسرند با او میسرند سوگند که بخورم چیزی تا یکی از زمان خوردنهای او برود اگر
 پس شهر را برداشتم و اندکی از زمان جو یا نمل تناول نمود و خند و شنای حق تعالی بجای آورد پس برخواست و منوجه نداشتند پتو
 مشغول رکوع و سجود برود و تفریح و ابتهال بسوختن نمینمود بسپار از خانه بیرون میرفت و داخل میشد با طرف آسمان نظر
 میکرد اضطراب می نمود و تفریح میکرد و میگردید پس سوره پس را نا انحراف آورد نمود پس اندکی خوابید نرسان بیدار شد
 جامه خود را برود مبارک خود کشید و بر پا ایستاد و فرمود خداوند بركت ده مراد رفتن خود و کلاه لاقول و لا تقع الا
 بالله انقلی العظمه بسپار گفت پس نماز کرد تا بسپاری ریش گذشت و در عقب نشسته بود که آن حضرت خواب بود باز
 نرسان خواب بیدار شد زمان و فرزندان خود را طلب فرمود که در این ماه من از میان شما خواهم رفت در این شب خواب
 هولناک دیدم و برای شما نفل میکنم در این ساعت حضرت رسالت را از خواب دیدم که میفرمود ای بوالحسن در این زود بود
 نزد ما خواهی آمد زود بخواهد ما سستی ترین امت و لجه ترا از خون سرت خضاب خواهد کرد و من بسپار مشتاقم بدهای
 تو بود در دهه امر ایام نرود ما خواهی آمد زود بسپار زود ما که آن چه نرود ما سست بپار است و الله تراست از برای تو چون اهل
 اولاد آن حضرت پس بختان جانن ز راستند صد بکرینه بلیند کردند پس قسم داد ایشان را که تا آنک شوی بچون ساکت
 شد و وصیت کرد ایشان را بیکه با و می کرد ایشان را از بد آنها چون از وصیت فارغ کرد بد باز منقول عبادت شد پتو
 در رکوع و سجود و تفریح و زاری بود و هر ساعت از خانه بیرون میرفت با طرف آسمان و در سارها نظر میکرد و میفرمود
 بخدا سوگند که دروغ نشنیده ام از رسول خدا این شب است که مرا وعده داده است پس بر گشت بجانا ز خود و میگفت اللهم بارک
 لی فی الموت بغفره و ندا مبارک کردن برات من مراد او بسپار میگفت ان الله وانا الیه راجعون و لا حول و لا قوة الا بالله
 العلی العظمه بسپار سلاوات میفرستاد بر محمد و آل محمد استغفار می کرد ام کابر گفت چون در انتب فلق و اضطراب آن حضرت
 در مشاهده کردم مر خواب نبرد گفتم ای پدیرا امشب خواب بر تو حرام گردیده است و اسرار حضرت میفرماید که گفت بد خیر من با اشیاء
 بسپار گفتم که ده ام و خود را با حوال عظمه انگذده ام و هرگز در عین نرخی دردم بزم نرسیده است اما منک بسپار نرسان فرمود
 ان الله وانا الیه راجعون ام کلثوم گفت ای پدیر زور کردی بر او پادشاه این سب خیر مرل خود با منید فی فرمود بد خیر لعل نرود باک
 کردیده است و از زها برید شده است ام کلثوم چون این خبر شنید بسپار گرفت حضرت فرمود که گریه مکن من نگفتم این خبر
 مگر آن چه عهد کرده است بسو من رسول خدا پس بسپار خواب رفت و بیدار شد فرمود بد خیر چون نرود باک وقت از آن شود
 مواخیر که بسپار مشغول تفریح و زاری و عبادت کرد بد چون نرود باک وقت نماز شد ای نرود آن حضرت حاضر شاختم پس بر
 خواست و بخت بد وضو نمود و جامهای خود را پوشید و منوجه مسجد کرد بد چون بعضی خانه در آمد مرغابی چند که برای نرود
 خنجر هدیه آورده بودند بر سر راه آن حضرت آمدند باطرا آنگو نند فرهاد کردند و پیش از آنکه صد ایشان بر نمی آمد
 حضرت فرمود لا اله الا الله فرهاد کنند چندند که از حطب ایشان نوحه کنند کان خواهند بود نرود با ما ندا و فضای
 خواقم ظاهر خواهد شد ام کلثوم گفت ای پدیر چرا قال بد منیز حضرت فرمود که بچه بلار ما اقل بیت قال بد نرود و قال
 بد در ایشان اثر میکند و لیکن سخن حق بود که بر زبان جاری شد پس ابان خیر سخن خود سرگند سید هم ترا که اس مرغابیان و ارها
 کنی که حیوانی زبانی چندند که جنس کرده ایشان را اب و دانه بد چون که شنید و شنید شوند یا رها کن ایشان را که او گجا
 زمین بخورند چون بد و خانه رسید خواست که در را بکشد فلاب در کمر آن حضرت بد شد و از کمرش باز شده افتاد
 پیرانرا از زمین برداشت ترکمر نیت و شعر چند خواند که مضمون آنها اینست که به بسپار نرود را برای مرل بد رشتی که
 مرل ملاقات کسده است ترا خروج مکن از مرل و نمیکه نازل شود بجهله تو مفرور مشو بد بسپار هیچید موافقت نماید چنانچه
 در سرترا خدا ن کرد اینده است باز ترا بکریم خواهد آورد پس فرمود که خداوند مبارک کردن برای من مرل داو منار دل کرد
 برای من شنای خود را ام کلثوم گفت چون اخبار بخت ما در از پدیر برد که از خود شنیده گفتم و اغویاه و ایاه در تمام این شب خیر
 مرل خود بنا میکنی حضرت فرمود که بد خیر اینها و لا اله الا الله و اعلم انی مرل که از بی بکرا خواهر بشود در کسره پدیر
 در تمام کلثوم گفت که مر بر گشته و آنچه از آن حضرت دیده و شنیده بودم میفرستد تمام حسن نقایا که در حضرت بخواب است

در بیان و فایده حضرت امیرالمؤمنین است

۵۲۱

فان بعد از آنکه حضرت داخل مسجد شد بان جناب رسید گفت ای پدر چو در این وقت شب از خانه در
 بیرون آمده فرمود ای فرزند من خوابی فو لئلاک دیدم جناب امام حسن گفت بپای گزای پدر خواب خود را برای من بگو
 فرمود دیدم که جبرئیل بر کوه ابو قیس فرود آمد و دو سنگ از آن کوه بر گرفت و بسوگنبره رفت و بر بام کعبه ایستاد و آن
 سنگها را بر هم زد که در پوزه ریزه شدند پس بادی وزید و اثر ترها سنگ را پراکنده کرد هیچ خانه در مکه و در مدینه نماند مگر
 آنکه در پوزه از آن سنگ در آن داخل شد امام حسن گفت ای پدر چه تعبیر کردی این خواب را حضرت فرمود که این خواب دلالت میکند
 بر آنکه پدر تو شهید شود و هیچ خانه در مکه و مدینه نماند مگر آنکه اندوهی از مصیبت او در آن خانه داخل شود حضرت امام
 حسن فرمود که ایامندانی که این واقعه هایلگی خواهد بود فرمود که حبیب من رسول خدا خرداده است که در زنده آخر
 ماه مبارک رمضان شهید خواهم شد بضرب این بیلم مرادی جناب امام حسن فرمود ای پدر هر گاه که میندانی که او کشنده
 تو خواهد بود او را بقتل رسانند حضرت فرمود ای فرزند گزای فضاصل پیش از جنابیت تمام پیش فرمود که ای فرزند بر کن
 خواب خواب خود بر گزای امام حسن گفت ای پدر بخواهم با تو بیایم حضرت فرمود ترا سوگند میدهم که بر گزای من حضرت امام
 حسن بجانم برکت و با ام کلثوم مخزون و حکیم بنشند بر اقوال و احوالی که از آن حضرت مشاهده کرده بودند میگردیدند
 حضرت امیرالمؤمنین داخل مسجد شدند فایدهها را خواش شده بود و مسجد تاریک شده بود حضرت چند رکعت نماز ادا
 کرد شافع مشغول تقیبت بود پیش برخواست و در رکعت نماز کرد و بر بام مسجد بر آمد و سه بار بشارت بر کوفتهای خود گذاشت
 اذان گفت چون آن حضرت اذان میگفت هیچ خانه در کوفه نماند مگر آنکه صدای آن حضرت برای شنیدنند این بیلم ملعون در تمام شب
 بیدار بود و در آن سر عظیم که اراده کرده بود تفکر میکرد و در میان شب قطعه میبرد و او آمد گفت کسی که چنین اراده دارد
 او خواب حرامش بر خیزد و بگردد و بر کرد و مراد خود را از من حاصل کرد آن ملعون گفت علی زامسکت میدانم بمبراد خود
 بمبرم پس در آن وقت صگرا اذان حضرت را شنیدند آن ملعون گفت زود برو که فرصت از دست میرود بروایت دیگر در تمام
 انشب آن ملعون با شیب و روان در مسجد بودند و انتظار از آن حضرت میبردند چون حضرت اذان نادغ شد و بزیر آمد و شروع
 بشب و فضاصل ختم بود و صلوات بر محمد و آل محمد میفرستاد بعضی میگفتند و آمد و خشکان را بیدار میکرد از برای نماز تا آنکه
 با این بیلم و سپید بیدار او بر او خوابیده است فرمود بر خیز از برای نماز و چنین خواب که این خواب شیطانت بلکه نزد است
 بخواب که خواب مؤمنانست و بر پیش خوابیدن خواب پیغمبر است پس حضرت فرمود که فضاصل در خواب خود کرده که نزدیک
 است از آن آسمانها از زمین بشود و کوهها سرنگون کرد و اگر خواهی خبر میتوانم داد که در زبرجامه چند آرزو از آن
 در گذشت بفرمود محراب رفت و مشغول نماز شد و کوع وجود را بپای طول داد چنانچه عادت او بود پس آن ملعون نزد آن شون گران
 حضرت نماز میکرد و چون حضرت سراج سجد اول برداشت آن ملعون ضریبی بر سر حضرت زد در جای ضربت عمرت خند و آمد
 نا پشانی آن حضرت شکافت پس حضرت فرمود بپا فقه و بالله و علی مله رسول الله و فرمود فرزندت برت الکعبه یعنی از پروردگار
 کرد بدم بخور و در کار کعبه چون اهل مسجد صگرا حضرت را شنیدند همه بسوگنبره دویدند چون آن شمشیر را بر سر داد
 بودند زهره و سر و بدن مبارک آن حضرت دوید چون مردم نزدیک آن حضرت رسیدند دیدند که در محراب افتاده است
 و خاک بر میگرد و بر جراح خود میزد و این ایه میخواند منها خلفنا کوهها انهد کوهها غرقیم تارة اخرى یعنی از زمین خلق
 کرده ام شما را و در زمین بر میگردانم شما را و از زمین بیرون می آورم شما را بار دیگر پس فرمود که آمد از خدا و راست شد گفته
 رسول خدا را وی گفت که بیشتر شیب ضریب حواله آن حضرت کرده و بوطاق مسجد بر آمد چون ضریب این بیلم لعین بر میانیک
 آن حضرت رسید زمین بلرزید و دریاها موج آمد و آسمانها بر خود لرزیدند و درهای مسجد بر هم خورد چون حضرت را بر
 داشتند و در ای مبارک آن حضرت را بر سرش بستند حضرت خون سر خود را بر محاسن مبارک کشید فرمود که این است که خدا
 و رسول مرا وعده داده بودند داشت گفتند خدا و رسول پیش در انوقت خروش از ملائکه آسمانها بلند شد و باد سیاه نمدی وزید
 که هوا را تیره کرد و جبرئیل در میان زمین و آسمان صدا میزد که بخدا سوگند که در دم شکستارگان هدایت و تار بلب شد آسمانها
 علم نبوت و بر طرف شد نشانی رهبر گزای و کعبه شده و الوثقی علی و کشته شد جرعه محمد مصطفی و وصی بر گردید

در بیان اوقات حضرت امیرالمؤمنین

۲۰

مجموعه و نهید شد سید اوصیای رضوی و راهبید کرد بدین سخن ترین اشفا چون آن کلمه رضوی به عنایا این صدرا شنید طایفه
 بزرگ خود زد و کربان خود را بجا آورد و فریاد با ابناء و واعظان و اتحادیه و راستیها برآورد پس حضرت امام حسن و حضرت
 امام حسین از خانه بسجده دویدند که مردم نوحه و فریاد میکنند و میگویند و اماماه و و امیرالمؤمنین بخدا تو کند که نهید
 شد امام عابد مجاهد که هرگز برای نیت سجده نکرده بود و شبه ترین مردم بود بر شول خدا چون آن دو منظور داخل مسجد
 شدند فریاد و ابناء و واعظان برآوردند میگویند کاش ما را مرده می یافت و این روز را نمیدیدیم چون فریاد یک عیار
 آمدند پدر بزرگوار خود را دیدند در میان محراب قائده است و آبوجده با جماعتی میخوانند که آن حضرت را بر خیر اندک
 با مردم نماز کند نمیشوند پس حضرت امیرالمؤمنین حضرت امام حسن را بجای خود باز داشت که با مردم نماز کند و خود نشسته
 نماز را باها ادا کرد خون خود را بر روی خود بمالد هر ساعت بطرف میل میکرد چون حضرت امام حسن از نماز فارغ شد بسیار
 پدر بزرگوار خود را در آغوش گرفت و گفت ای پدر بزرگوار بیست ما را شکسته چگونه تو این حال توانی دید پس حضرت دیده
 مبارک خود را باز کرد فرمود که ای فرزند گرامی بعد از امر روز بر پدید تو غنی و الهی و خیر بنیاد بنک خدا تو محمد مصطفی و جده
 تو خدیجه کبری و مادر تو فاطمه زهرا و حور بان جنه الماوی بدو و پدر تو بر آمده اند اشظار و زمین او میکشند پس شاد باش
 دست از کوبه باز دار که گریه تو ملائکه آسمان را بگریزد و آورده است چون این صدای و کشتا نگرند و کوفه شهرت گرفتند
 و زنان از خانه بسجده دویدند چون بمسجد رسیدند دیدند که حضرت امیرالمؤمنین سینه در دامان امام حسن است
 با آنکه جای ضربت را محکم بسته اند خون میریزد و کاکوئه مبارک از روی بیفتد تا بل شده است با طرف آسمان نظر میکند
 و زبان مبارکش بسجده و بعد پس الهی مشغولست و میگوید از تو سوال میکنم پروردگار قانت انبیا و اوصیا و اعلای در خانه
 حنت الماوی را پس آن حضرت ساعتی مد هوش شد و فطرات عبرت از دیدهای نور دیده مصطفی مسکین و مجبورین چون آب
 دیده آن حضرت بر روی پدر بزرگوارش ریخته شد چشم کشود فرمود که این چه کربه است ای فرزند بعد از این روز بر پدید تو
 زنی و وهی بنیاد بنک خدا تو محمد مصطفی و خدیجه کبری فاطمه زهرا و حور بان بهشت تو پدر و فو خاصر شده اند و اشظار
 قدوم من میکنند و ملائکه آسمانها بد رکاه ختم صداها بلند کرده اند ای فرزند گرامی تو پدر و خود خج میگویند و تو بعد از پدر
 خود بر سر سینه شهید خواهی شد و برادرش حسین به تیغ نبی و عدوان شهید خواهد شد و با این حال بنجد و پدر و مادر خود می
 خواهند شد پس حضرت امام حسن گفت ای پدر با این کوه که این معامله تو که کردی حضرت فرمود که فرزند پسر و پسر عابد از جنین
 ملیه مرضیت زد و الممال از باب کند داخل مسجد شد پیوسته زهر شمشیر انملعون بر سر و بدن آن حضرت جاری میشد و دست
 میکرد بد مردم میگویند و خاک مسجد را بر سر میپاشند تا گاه صدالی از در مسجد بلند شد و این علم را دست بسنه از در
 بدرون آوردند و مردم او را لعنت میکردند و اب دهان بر روی بخشند و انداختند و کوشش را بدندان میخایند و میگویند
 این سخن جگر دیانت میخورد و اهل لاله کردی و برین مردم را شهید کردی انملعون ساکت بود سخن نمیکفت خدیجه بنفشه
 در دست داشت در پیش زو انملعون می آمد مردم را میبکافت تا آنکه انملعون را بنزدیک آن حضرت آوردند چون نظر حضرت امام
 حسن بر او افتاد فرمود ای ملعون تو کشتی امیر مؤمنان و امام مسلمانان را با جزای و از تو این بود که ترا سپاه داد و بود بکران اختیار
 کرد و بیوعطا فرمود ای بدبخت ترین آتشها با ما می بود برای توان ملعون گریز بر افکند و جواب نکفت پس در آن وقت
 صداهای مردم بگریه و نوحه بلند شد حضرت پرسید از مردمی که انملعون را آورده بود که این دشمن خدا را در کجا پانگی کشت
 ایملای من در شب باز و جبه خود در خانه خوابیده بودم من در خواب بودم و او بیدار بود چون خبر مثل امیرالمؤمنین را از
 میان آسمان وزمین شنیده بودم را بیدار کرد گفت خود در خوابی و امام نوعی بن ایطالاب شهید شده است من از خواب چشم
 گفتم خدا دهنش را بشکند این چه سخن است میگویند امیرالمؤمنین با مردم چه بد کرده است که او را بکشند و خیر خواه مسلمانان است
 و پدر و پنهانست و شوهر نبوه زنانست که او را بکشند و پسر خدایست پس از آن گفت که چنین صدای از آسمان شنید
 گمان دارم که آن صدرا جمیع اهل کوفه شنیدند و این سخن بودم که تا گاه صدای عظیم بگویم شنید شنیدم کی میگویند مثل
 امیرالمؤمنین پس نمیشنیدد را از خلاف کشیدم در خانه را گفتم و سر اسیر چون دویدم در آغوشی راه انملعون دیدم که

در بیان وفات حضرت امیرالمؤمنین است

میکریمت بجانب راست و چپ نظر میکرد که با او راه با بسته شده بود و گفت که وای بر تو چرا سرگردانی گشتی و اراده کنی که از این نام خود را نگذاری و نام دیگر را گفتی که در این وقت بگویی و گفتی بجز و گفتی بر ما از با ما داد با امیرالمؤمنین زکوی گفت منبینه که حاجت من فوت شود گفت صدائی شنیدم که امیرالمؤمنین که رسیده است با خبر داری گفت نه گفتی بر انبیایی که تا حیرت علی بن کفشی کار خود میروم و حاجت من را این ضرورت است چون این سخن با او شنیده گفته ایملو کدام حاجت خبری در تو است این مجلس احوال امیرالمؤمنین و امام مسلمانان از او در ختم شده و شمشیر بر او خلع کرده در این حال زدی و ز سوره ای که در این از پرهای و ظاهر شد چون برق شمشیر را مشاهده کردم گفتم این شمشیر برهنه چیست که در در بر حاکم خود پنهان کرده است تا ناله امیرالمؤمنین بخواند بگوید نه حقیقت بر زبانش جاری کرد گفت بل این شمشیر حوائثه او کردم او بر شمشیر بود که در سر ضربت وارد کردم او را بر زمین افکندم مردم رسیدند مراد کردند تا آنکه او را گرفته و در میان آوردند

نوا مردم بین حضرت امام حسن فرمودند و بسیار سخنانی بر آن است که دوست خود را با بی گریه و در شهر خود کرده اند بعد از ساعی حضرت امیرالمؤمنین چشم کشود میبکفت با آنکه بزور دکان من رفیق و مدارا کنید با من میباید در میان فرمود این دشمن خدا و رسول و دشمن من توانم ایلم است که حق نم ترا و مدت داده است و بر تو خاصه کرده تا در حصرت بر ایملو افشاد بصدا ضعیف گفتی بدیخت با هر چه اقدام نمود با ما ما می بودم من از برای تو که سر بریده ای با مهریان نمودم بنو ابی ترابید بکران اخبار را کردم با بنو احسان نکردم و عطای ترا پاده از دیگران ندادم

که ترا بقتل رسانم و من بنو اسبی نرساندم و در عطا تو افزودم با آنکه میدانستم که تو مرا خواهی کشت و ما کس بجز شمشیر بنو ام شود و خدا انتقام مرا از تو بکشد خواستم که شاید از گمراهی خود برگردی پس تفاوت بر تو غالب شد مرا کشتی بختی ترین بد بخشان پس ایملون گویند و گفت با امیرالمؤمنین یا تو بخت میبازی داد که در جهنم است پس در سرب میبازوید برای ایملون بحضرت امام حسن سفارش کرد فرمود که او را طعام و آب بده و دست و پای او را در زخمها کن و با او درین راه کن چون مر از دنیا بروم او را بیک ضربت قصاب کن و بعد او را با قفس میوزان و منله مکن او را که دست و پای او گوش و سنان و قصاب او را ببری که حضرت رسول فرمود که زنها را منله مکنند اگر چه سب دریده باشند و اگر شما با هم سر را از تویم بماند در عین ذرا که ما اهل بیت کرم و عفو و رحیمیم محمد بن حنفیه روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین فرمود که هر که بر او در این راه پس حضرت با نهایت ضعف برداشتم و بخانه بردم و مردم بدوران حضرت گریه و زاری میکردند و در راه خود را با او میبکشد و او را با او کند پس حضرت امام حسن در راه گریه و زاری و ناله و بیقراری نماید و بزرگوار خود گشتی بد و بعد از زاری میبکشد بود مصیبت تو بر ما امروز مثل مصیبت رسول خداست که ما گریه را از برای مصیبت تو افروخته ایم پس حضرت امام حسن انجناب را نیز در باب خود طلبید چون نظر کرد دیدهای آن مظلوم را دید که از بیباری گریه مخرج کرده است و سب مبالغه خود را از دیدهای خود دیده خود پال کرد و دست بردل مبارک کن گذاشت گفت بفرمود خداوند عالم این دل بر بصر ساکن گرداند مرد نو و برادران ترا در مصیبت تو عظیم گرداند و اصطراب ترا و حریان آب دیده ترا تا آن گرداند و به بد رسیده که حق ترا ببرد و مصیبت تو پیش آن حضرت را داخل حجره کرد پس بد و زردیل محراب جوابا بیهوشانند و با دام کلثوم آمدند در پیش پدر خود بنشینند و نوحه و زاری برای آنحضرت میکردند میگفتند بعد از تو که در کاب اهل بیت ترا که تربیت خواهد داد بزرگان ایشان ترا که محافظت خواهد نمودای پدر بزرگوارانند و ما بر تو در و در است و آب دیده ما هر که ساکن به خواهد کرد پدر صفا مردم از بیرون حجره بلیند شد بناله و آب از دیدگاه مبارک آن حضرت جاری شد نظر حضرت بشو فرستاد خود را مکنده حسن و حسن را نزد یک خود طلبید و ایشان را در بر کشید و پطای ایشان را میبوسید پس ساعی میدهد سینه با اعتبار زهری که در بدن آن حضرت جاری شده بود چنانچه حضرت رسول سبب زهری که بان حضرت داده بود مدتها مد هوش میشد و گاهی بوش بازی آمد چون حضرت بهوش باز آمد حضرت امام حسن کاسه از شیر بدستان حضرت داد حضرت گرفتند کی تناول کرد فرمود که این شیر را برید و بان اشیر دهند که بیانشان را از سفازش نمود بحضرت امام حسن که اشیر را طعام و شراب بدهند شمع مفید و دیگران روایت کرده اند که چون اشیر را بحسن بردند نام کلثوم گفت بدت هر چند اشیر را

در بیان وفات حضرت امیرالمؤمنین است

در بیان واقعات حضرت امیرالمؤمنین

کشی امیرالمؤمنین را ننگشده ام پدر ترا کشته ام ام کلثوم گفت ای پسر من که او از این ضربت شفا یابد حضمش نرود و دنیا و آخرت بستاند
خود مغذیب کرد اندامش کفایت که این شمشیر را بر او زد و هم خریدارم و فرمودم دیگر داده ام که از این ضربت داده اند ضمن بیخ
آورده ام که میان اهل زمین هفت کشتان ضربت و اهلین همه را هلاک کند محمد بن الحنفیه گفت چون شب بیستم ماه مبارک
رمضان شد از هر بقعه ای میارند پدرم و سپید و انبساط نشسته نماز میکرد با وصیتها میفرمود و در شب بیست و نهم ماه مبارک
پس مردم را رخصت داد که بخدمت آن حضرت و آمدند و سلام میکردند جواب سلام ایشان میفرمود و میگفت ایها الناس از من
کنید پیش از آنکه مرا بنمایند و شولهای خود را سبک گردانید بر این صیبت امام شما پس مردم خروش بر آوردند و بجزین عکس بر خوانست
شعری چند در مصیبت آن حضرت خواند چون شاکت شد حضرت فرمود چگونه خواهد بود حال بود و هنگامیکه ترا طلبند
و تکلیف نمایند که بیزاری چون من بجز کشت بخدا شوکند یا امیرالمؤمنین که اگر مرا بی شمشیر پاره پاره کنند و با تشریب بوزانند از تو
بیزاری بچویم حضرت فرمود برای هر چیزی بوفتی با من بجز خدا ترا جزای چیزی ندهد از جانب اهل بیت پیغمبر خود پس شریقی از شری
طلبند و تناول نمود فرمود که این آخر روزی منست از دنیا چون شب بیست و یکم شد فرزندان و اهلبیت خود را جمع کرد
ایشان را وداع نمود فرمود که خدا خلفه منست بر شما اوست مرا و بنوک و کلبه است پس ایشان را وصیت بجزارت فرمود در
ان شب از هر بریدن مبارکیش بسیار ظاهر شده بود هر چند خوردنی و آشامیدنی آوردند تناول نفرمود لبهای مبارک
بندگرا حرکت میکرد مانند سرو را به عزرا از جبین برینجست بدست مبارک خود مال میکرد و میگفت شنیدم از رسول خدا
که چون نردبان وفات مؤمن میشود عزرا میکند جبین او مانند سرو را بدو نرود و آله او ساکن میشود پس صغیر کبیر فرزندان خود
طلبند و فرمود که خدا خلفه منست بر شما و شما را بخدا بسپارم پس همه بگریه درآمدند حضرت امام حسن گفت ای پدر چنانچه بگو
که گویا از خود نامید شده فرمود این فرزندان گرامی یکشب پیش از آنکه این واقعه بشود حدیث رسول خدا را در خواب دیدم و از
از راهی این امت شکایت کردم گفت نفرین کن بر ایشان پس گفتم خداوند ابدل من بدان و بر ایشان مسلط گردان و بامان
بهر از ایشان بمن روزی کن پس حضرت رسول فرمود که خدا دمای ترا سنجاب کرد بعد از سه شب ترا نیز در من خواهد آورد
اکنون سه شب گذشته است ای محسن ترا وصیت میکنم برادر است حسین و فرمود که شما ما از منید و من از شمایم و کرد بفرزندک
دیگر که از غیر فاطمه بود ندا ایشان را وصیت کرد که کفایت حسن و حسین میکنند پس گفت حق تعالی شما را نصیب بنوک و کرامت کند اما شب
میان شما مردم و بجهت خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه مرا وعده داده است ای محسن چون من از دنیا بروم مرا غسل ده و کفن کن
و حنوط کن بیغله حنوط خود در رسول خدا که از کافور و مشک است جبرئیل آورده بود برای آن حضرت چون مرا بردی شش گداز
پس شش را کارندارید و عقیق را یکپیرید پس سو که پیش شش رود شما نیز از هفتان بروید و هر موضع که جنازه من باشد آن موضع
فرشته جنازه را بر زهره بن کذا و بدایحس نو بر من نماز کن و بر من هفت تکبیر بگو بداند که این هفت تکبیر حلال نیست بر احدی
پس از من مکر بر مردی که در انوار الزمان جبرئیل از فرزندان برادر است حسین که فایم و میسگ این امتست و کچه های این خلق را او در
خواهد کرد چون بر من نماز کنی ای حسن جنازه را از موضع خرد بردار خالک از آن موضع دور کن پس در اینجا فرم کند و لحظه
خواهی یافت و چون سلخته نفس کرده شده در اینجا خواهی یافت که پدرم حضرت نوح برای من سلخته در اینجا گذاشته است پس
برزدان شخند دین کن و هفت خشت سلخته در اینجا خواهی یافت از خشت های بزرگ آنها را بر دگر من بچین پس اندکی صبر کن و یک خشت
را بردار و ببین نظر کن مراد را اینجا خواهی یافت زیرا که بچند رسول خدا ملحق خواهم شد بدانکه هر پیغمبری که میبرد اگر چه در کشتی
مدفون شده باشد و وصی او در مغرب باشد البته حق تعالی روح و جسد پیغمبر را با روح و جسد و جمیع منبها بد بعد از آن جدا
مینوند باز ضربت نفسهای خود بر میگردد پس بر از خالک بر کن و پنهان کن موضع قبر مرا چون صبح شود تا بوقی بر نماند
و سران ناصر را بکسی بده نه بجانب مدینه بکشد تا آنکه مردم ندانند که من در کجا مدفون شده ام در بعضی از روایات معبره
از امام جعفر صادق روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین فرزند خود امام حسن را امر کرد که چنانچه در دنیا موضع از برای
حضرت بنا زد در چند کوفه و در رنج و در خانه خدا بر هیبره برای آنکه ملائحتن خواج و بنی امیه موضع قبر آنحضرت
رانند بنا داد که اراده کنند جسد مطهر آن حضرت را بیرون آورند پس حضرت با فرزندان خود گفت زود باشد که فنا

در بیان اوقات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

۹۳

در نما آورد از هر جانب و منافقان این امت که بنای دیرینه خود را از شما طلب نمایند و اقسام از شما بکشند پس بر شما باد بیکسرت
عاقبت ضربه بکوبانست پس با جناب امام حسن و امام حسین فرمود که بعد از من بخصوص بر شما فتنه های بسیار واقع خواهد شد
از جهت این مخالف پس بگریزید تا خدا حکم کند میان شما و دشمنان شما او بهترین حکم کند کائنات پس رو کرد با امام حسین
و فرمود ای نوحه بگوشید و بشنید این امت پس بر نو باد بنفوس و صبر و بلا این را گفت و شما میانه هوش شد چون هوش باز آمد
فرمود در این وقت رسول خدا و غم من جزیره و برادر من جعفر نبرد من آمدند گفتند که زود بیایند ما که مشتاقیم لبوی بود
دیدهای خود را کرد ایند و باهل بیت خود نظر کرد و فرمود که همه را بخدا بسپارم خدا همه را براه حق و دست بردارد و
اوست دشمنان حفظ نماید خدا خلیفه منست بر شما و خدا بس است برای خلافت و نصرت پس گفت بر شما باد سلام امیر سولان
و حی پروردگار من و گفت مثل هذا فلیعمل العالمون ان الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون یعنی برای مثل این فواید و نصرت
باید که عمل کنندگان بد رستبند خدا با امانت که برهنه کاری کردند و آنها که تنگوار بودند پس جیب پیش در و مشغول شدند
و مشغول ذکر خدا گردید و در بقیله آورد و دیدهای خود را برهم گذاشت دشمنها و پاهای بیاز خود را بگوشاید که کشته شدند
بوسه انبیا الهی و رسالت حضرت رسالت پناهی داده بخدمت شهادت بگوشاید رضوان خدایتان بر او بوده رحمة الله بنا
مغیر از زاید بن قدامه روایت کرده است که گفت روزی بخند من امام زین العابدین رفتم فرمود که از زاید شنیدم که نوبه
زبارت قبر جناب امام حسن پیر و زاید که گفت بلی چنین است که بشمارید بشمار حضرت فرمود در چنین منگی و حال آنکه ترافز
و منزلی نزد خلیفه هشتاد و رافون هشتاد که کسی مراد و ستم دارد و ما از بیادنی دهد و فضا بل ما را یاد کند و حق ما را بر این
امت ذکر کند زاید که گفت بخدا شوکند که منبکم این را مگر از برای خدا و رسول او پروا ندارد از ختم هر که بختم آمد بر من و بر من
عظیم و گران نیست از ای که بمن برسد با این سبب پس حضرت سه مرتبه فرمود که والله چنین است پس فرمود که بشارت باد زاید
پس بشارت باد بد رستبند که خبر میدهم ترا بخبر بنگه از خبرهای عجیب و غریب شنیدم بد رستبند که چون در صحای کربلا بار رسید آنچه
رسید و با پدرم شهید شدند از فرزندان و برادران و خویشان و پاران و آنچه شنیده حرام او و زنان او و برادران شواری
کردند بجان کوفه میبردند چون بچند گاه رسیدیم نظر من بر کشتگان افتاد ایشان را در میان خاک و خون دیدم که مذبذبه
نکرده بودند ایشان را فلق عظیم در دل من هم رسید و اندوه بزرگی در سینه من حادث شد که جان از بدن مفارقت کند که
دو اوقات همه من زینب دختر علی رضوان حال ازاد من مشاهده نموده مضرب شد و گفت این چه حالست که در نو مشاهده
میکنم نزد بگشت که خود را هلاک کنی ای بیبه و یاد کار جد و پدر و برادران من گفتیم چگونه خروج نکند و اضطراب تمام و حال آنکه
سید و بزرگ و پدر و خود را و برادران و عموها و فرزندان و عمو و پاران خود را می بینم که هر یک در میان خاک و خون افتاده
اند ایشان را گفت و در من نکرده اند و منوجه ایشان نمیشود و نزد ایشان غمی بد گو با که ایشان کا فرمان دایم و فرزند ایشان
گفت که خبری ممکن ای فرزندان برادر که این واقعه را بجز داد رسول خدا که بچند و پدر و غم نوحه خواهد رسید و خبر داد که ختم
گرفته است میان گروهی از این امت را که فراتنه این زمان ایشان را بنشانند و در میان اهل بیت آنها معروضند ایشان
خواهند آمد و این اعضای پاره پاره را جمع خواهند کرد و با این بدنه های مجروح دفن خواهند کرد و نشانی که برای قبر پدر تو
که شهید شهیدانت نصب خواهند کرد و بمبر و لبالی و ابا ام اثران غیر محو نشود و نشانی بر طرف نشود و سعی بسیار خواهند
کرد پیشوایان کفر و اتباع ضلالت در محو نمودن و بر طرف کردن این اثر هر چند ایشان سعی زیاد خواهند کرد ظهور
و علوان بیشتر ظاهر خواهد شد پس گفت که خبر داد مرا ام این که روزی حضرت رسالت بد بدن حضرت فاطمه زهرا
پس جناب فاطمه برای آن حضرت مرده ساخت و نزد حضرت حاضر کرد حضرت امیرالمؤمنین طین خرماتی آورد ام این گفت
که من کاسه نلو و دم که در آن شهر و منکه بود پس حضرت رسول و حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین از آن مرده
ناول نمودند و از آن شهر آشامیدند و از آن خرمای منکه مینل فرمودند پس امیرالمؤمنین برین رطش و آورد و اب بودست
حضرت رسالت و بخت چون حضرت دشمنای خود داشت دست زید و مینار کش کشید پس نظر کرد بگوشاید و فاطمه
و حسن و حسین نظری که آثار شرور و شادی دور روی مینار کش مشاهده کردیم انگاه مدنی بسوا انسان نظر کرد بگریزید

در بیان اوقات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

در بیان کیفیت غسل کفن و دفن حضرت

بچسبند پس بگشتن از بالای سر زمین بردارید و در قبر نظر کنید چون آن حضرت را غسل دادند تدائی از یکجانب خانه مانندند که
 زینا پیش جنازه را بر میدارید و عقب جنازه بر خواهد خوانست و اگر عقب جنازه را بر میدارید پیش جنازه خود بر خواهد
 خوانست چون آن حضرت را دفن کردند پس پشت از بالای سر آن حضرت برداشتنند و در قبر نظر کردند کسی در وقت دفن ندانگان
 صدای هانفی را شنیدند که امیرالمؤمنین بنده شایسته خدا بود حقیقتاً او را به پیغمبر خود ملحق کردند این چنین میگفتند خود
 او صبا بعد از پیغمبر ختی که اگر پیغمبر در مشرق بمیرد و در مغرب بمیرد البته حقیقتاً آن وصی را به پیغمبر ملحق میکرد
 بضای بنده عبیر روایت کرده است که ام کاه ویم روایت کرد از خبری که پدرم بد و برادرم حسن حسنین گفت آن بود که ای
 فرزندان من چون از دنیا رحلت کنم مرا غسل دهند پس خشک کنند بدن مرا بان بر روی که بدن رسول خدا و فاطمه زهرا
 را بعد از غسل بان خشک کردم پس مرا حنوط کنند بحنوط خود مرا بر روی کفشان بخوابانند و عقب منحن و ابودان پس بر طرف
 که پیش منحنه میرود شما از عقب بروید ام کلثوم گفت: به تشییع جنازه پدر خود بیرون رفتم چون بیخف رسیدم پیش منحنه
 زمین فرود آمد پس برادرانم عقب از زمین گذاشتند و امام حسن کلنکی بر گرفت چون بل کلنکی بر زمین زد و قبر کند
 را بعد ساخته پیدا شد و منحنه در آن قبر بود که بفلم سهرانی دو سطر بر آن نوشته بود مضمون آن نوشته این بود اللهم
 الرحمن الرحیم این قبر نیست که ساخته است نوح پیغمبر برای علی وصی محمد پیش از طوفان به غضد سال چون آن حضرت را بفر کذاشت
 تا پیدا شدند ما ستم که بر زمین فرو رفت یا باستان بالادف ناکاه صدای ضای ضای بر شنیدم که گفت حق تعالی را صبر بنکود که امت فریاد
 در مصیبت شد شما و هجت خدا بر خلق بسد معسر و نگر روایت کرده است که روزی حضرت امیرالمؤمنین از کوفه بیرون آمد
 چون نظرش بر صحرائی بگفت فناد فرمود که چه بنکوست منظر تو وجه خوشبوست صبر تو خداوند را بر مراد و این زمین مراد
 اینضا بسد معسر روایت کرده است که چون ابن بلعین حضرت امیرالمؤمنین را ضرب زد امام حکمین از آن حضرت پرسید
 که ای بلعون را بکنم فرمود که نه ولیکن او را حبس کن چون کل از دنیا بروم او را بکشید و مراد و پشت کوفه در قبره و برادر
 فرود صالح دفن کنند و روایت دیگر فرمود که در قبر برادرم هود دفن کنند بضای بنده مؤثق منقول است که ابو بصیر از حضرت
 امام محمد باقر پرسید از موضع قبر حضرت امیرالمؤمنین گفت مردم اختلاف کردند در قبر آن حضرت فرمود که نزد قبر پدرش رفت
 مدفون شد پرسید که متوجه دفن او که شد فرمود که رسول خدا با ملائکه نبرد کواران کاتبان اعمال بار و روح و روحان پیشتر
 این خصوصاً احادیث بسیار است پیش مفید و سید بن داود: در کما معسر روایت کرده اند که چون هنگام وفات حضرت امیرالمؤمنین
 شد با امام حسن و امام حکمین گفت که چون من از دنیا بروم مرا بر روی کفشان بگذارید عقبان منحنه را بردارید که پیش منحنه خود
 بر خواهد خوانست مرا بر روی کفشان که صحرائی بگفتند که اینها سنگ سفیدی خواهد بود پس کلنکی بر آن سنگ بنیاد و در
 اینجا به بر روی از ساج ظاهر خواهد شد چون آن حضرت را بصحرائی منجن بردند سنگ سفیدی ظاهر شد که نوری از آن
 ساطع بود چون قبر را کندند لویی از ساج ظاهر شد در آن نوشته بود که این ان چیز نیست که نوح برای علی بن ابیطالب فرست
 کرده است و وی گفت حضرت را در اینجا دفن کردیم شاد بر کشیم بسبب آن چه بر ما ظاهر شد از گرامی بودن آن حضرت و نزد خو
 تعالی در آشنای راه جاهلی از شعله بر خوردند که نماز بر آن حضرت را در بنا فتنه بودند چون این جبرها را با ایشان نقل کردیم
 گفتند ما نیز خواهیم مناصه کنیم آنچه شما صد کرده اید و فرستد بر سر قبر آن حضرت چون برگشتند گفتند هر چند که کنیم
 چیزی نیانیم ایضا در کتاب فریضه القری بسند معتبر از عبید الرحمن قصبه روایت کرده است که گفت از حضرت امام محمد باقر
 سوال کردم از قبر حضرت امیرالمؤمنین حضرت فرمود در قبر نوح مدفون شد من گفتم کدام نوح گفت نوح پیغمبر پیش حضرت
 فرمود حضرت امیرالمؤمنین صد با این امت بود حق تعالی قبرش را در قبر صد باقی فرود داد ای عبید الرحمن بد رسیده حضرت رسول
 خبر داد اهل بیت خود را بشهادت آن حضرت و بگویند که در آن مدفون خواهد کرد بد و حقیقتاً حنوط او را با حنوط برادرش رسول
 فرستاد خبر داد پیغمبرش را که ملائکه فلان حضرت را کند چون نزد یک وفات آن حضرت شد و صیبت کرد و در پی خود حسن
 را که چون من از دنیا بروم مرا غسل دهند و حنوط کنند در شب جنازه مرا بنهان بر دارید و بر طرف که پیش جنازه که میرود
 شما از عقب بروید و مراد فر کنید در قبری که جنازه من فرار میگردد با اطائی که شما را با وی خواهند کرد برود فرین در شب

در بیان کیفیت غسل کفن و کفن آن حضرت

از ملکه و فرماده که کسی نداند در روایت دیگر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده اند که آن حضرت فرمود که مرا ببرید
 برید به پشت کوفه چون با فای شام بر زمین فرود رفتی و در پیش روی او ایستاد و بجا آوردی که آن طور سینه است در حدیث
 معتبره بگفته بود که آن حضرت را پیش از طلوع صبح در زمان عصرین دفن کردند و قبر آن حضرت امام حسن و امام حسین و آن
 حقیقه و عبد جعفر داخل شدند و حدیث معتبره دیگر از حضرت امام جعفر صادق روایت است که با عینا زه آن حضرت همین
 چهار نفر بیرون رفتند و شب صحرای کوفه او را دفن کردند از نو تن خواج و هزار ایشان قبر را نمودند نشان از برای قبر بگذاشتند
 در روایت دیگر منقولست که آن قبر چنین مخفی بود تا آنکه حضرت امام جعفر صادق خواص آن جناب خود را نشان داد فرمود
 قبر آن حضرت را ساختند روایت کرده اند که روزی هارون الرشید بجانب حرمی مخفی بنکار بیرون رفت با او چرخها
 چون نزد یک حرمی مخفی رسید سگها و چرخها را بر او هوی چندرها کرد ساعی بان اهوان مجادل کردند پس همه را بلیغ بالا
 رفتند سگها و چرخها برگشتند باز اوها از ناله فرود آمدند آن جانوران شکار از ایشان دویدند با آنها با ناله رفتند
 آنها برگشتند چون سه مرتبه این امر واقع شد هارون بسیار متعجب گردید از مرد پیری از قبایله بنی اسد پرسید که این آل
 و امشنا سوگفت مرا امان باء تا آنچه میدانم بگویم هرگز گفتن مان دادم انتر گفت قبر علی بن ابیطالب در این نلس با این
 سبب جوات نمیکند جانوران درنده که با این ناله از ناله پس هارون وضو ساخت بر نل بالا رفت نماز و دعا کرد و برکت
 این شهر شویب روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین وصفت کرد حضرت امام حسن و حضرت امام حسین را که چون
 من از دنیا بیرون بروم نزد یک سر من خواهند یافت جنوبی از جنوب هشت و سه کفن از اسیر هشت بر سر غسل دهند
 و جنوب کنند بان جنوب و در آن جامها کفن کنند حضرت امام حسن فرمود که چون آن حضرت از دنیا رفت طبعی از طلا
 نود یک سر آن حضرت یافتیم که پنج شامه از کافور هشت و چند بربک از سد و هشت در آن طبع بود روایت کرده اند که چون
 از غسل و کفن آن حضرت فارغ شدند شری پیدا شد جنازه آن حضرت را بر آن شتر بار کردند آن شتر روانه شد از هفت
 آن شتر آمدند تا آنکه شتر در صحرای مخفی ایستاد چون نظر کردند زردی آن پایش شتر فیر کردند بافتند تا شنیدند کی کند است
 آن قبر را چون جنازه آن حضرت را از شتر فرود آوردند بر تفسیک کردند پاک سران حصر پیدا شد و مرغان سفید بسیار در آنجا
 ابرو از آنجا برگردند چون بر آن حضرت نماز کردند و دفن کردند و آن ابرو مرغان ناپیدا شدند پسندید بگرد روایت کرده است
 که آن حضرت وصفت نمود که چون از دنیا بروم در زاویه و است خانه لوحی خواهند یافت بر روی آن لوح بنویسند هر جا
 که حاضر شود بر من مرا بر آن دفن کنند بعد از آن حضرت لوح را در زاویه آن خانه دیدند در آن لوح نوشته بود اللهم
 الله اگر خن را بچشم این لوح و از خن کرده است لوح پیغمبر برای علی بن ابیطالب در دلهای خانه کفی یافتند که بر روی آن جنوبی
 گذاشته بود که نودان جنوب بر روشنی روز با دنی میبکند چون متوجه غسل شدند جسم انسان حضرت سبک بود
 خود میبکشت بر امام حسین با امام حسن گفت نمی بینی جسم حضرت امیر المؤمنین چه بسیار سبکست خود میبکند در مصره لقا
 حشر فرمود که ای ابا عبد الله با ما جاهد دیگر هستند که مدد میکنند در غسل آن حضرت پیدا نمیشد چون از نماز فارغ
 شدند پیش جنازه برخواستند ایشان عقب را گرفتند و ایشان را صدای زل ملائکه را میشنیدند صدایها بشنیدند و بعد پس
 ملائکه بگوش ایشان می رسیدند تا آنکه رسیدند بان قبری که حضرت برای ایشان وصف کرده بود پیش جنازه بر زمین آمدند
 عقب جنازه را بر زمین گذاشتند اول امام حسن بر او نماز کرد بعد از آن امام حسین چنانچه آن حضرت وصفت کرده بود
 مؤلف گوید که آن روایات سابقه محل اعتماد است چون این روایات مشتمل بر بعضی از معجزات بود ابراد نمودیم شیخ طوسی دیگر
 بسنده های معتبر روایت کرده اند که این مکان از حضرت صادق علیه السلام سبب شدن عمارت که در سر راه بنی شریف واقع
 است که اکنون از احسانه میگویند حضرت فرمود چون جنازه حضرت امیر المؤمنین را پیش و گذاشتند میل کرد حضرت شد
 برای آنست و خزن بر آن حضرت دو بغض از کتب مذمه روایت کرده اند که چون دو جبهه حضرت امیر المؤمنین از چند
 مفارقت نمود از خانه حضرت صدق اشپون بلند شد مانند روزی شد که رسول خدا از دنیا رفت بود چون شب تاریک شد
 از آنجا ان منقر شد زمین بلرزد صدایها شنیدند و بعد از آن زمین هوا یکوش مردم رسیدند تا شنیدند که صدایها می شک

در باب کیفیت غسل کفین و انحصار

است گوید و نوشته و مرقد مجتبان را می شنیدند و بنام آن حضرت گفته که چون براد را نام امام حسن و امام حسین مشغول غسل
 ندند حضرت امام حسین اب فرزند و حضرت امام حسن غسل میداد احتیاج نداشتند بکنی که جسد آن حضرت را بگرداند
 طریقی را که بتسد جسد مطهرش بگردید و طریقی دیگر ظاهر میشد بوی خوشتر از مشک و عنبر از جسد مبارکش میشدند و چون
 او غسل فایز شد حضرت امام صد داد که ای خواهر بریا و رضوی خاتم را پس در تنگ مبادرت نمود خنوط را او زد چون خنوط
 را کشودند جمیع کوه از نوی آن خوش بوشد پس آن حضرت داد بر جامه کفن کردند چون بر تابوت گذاشتند پیش تابوت را
 جریبل و میکائیل برداشتند و عبا نوا حضرت امام حسن و امام حسین برداشتند. بخانه حضرت گفت بخدا سوگند من میدانم که
 جنازه آن حضرت بر هر دیوار و عمارت و درختی که میگذاشتند نماند. بدست خود میگردیدند و جنازه آن حضرت بعضی از
 خواستند که با جنازه بیرون آیند حضرت امام حسن ایشان را بر کرد ایند حضرت امام حسن میگفت لا حول و لا قوة الا
 بالله العلی العظمه انا لله وانا الیه راجعون ای پسر بزرگوار پست ما را تسکین بخدا شکایت میکنم مصیبت ترا چون جنازه به
 تو ذبح کوفه رسید فرود آمد تو زمین حضرت امام حسن پیش ایند بجای آن حضرت نماز کرد هفت تکبیر گفت چون از نماز
 فارغ شد جنازه را برداشتند خاک زد و در کردند تا که در قیامت و بعد از آن تا آخر شدت در روز برترش کرده بودند
 بر آن محله نوشته بود این جنرت که ذخیره کرده است نوح پیغمبر پانزده شایسته طاهر و مطهر چون خواستند حضرت
 را بقبر بردند صفا هانی شنیدند میگفت فرود برید و در بقع بریت طاهر و مطهر که حبیب است و جنب خود مشتاق کرد به است
 در کتاب متاریق انوار حضرت امام حسن روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین با حسن و حسین گفت که چون مرا
 بفرگذارید پیش آن که خاک را بر من درین دور کف نماز نما او برید بعد از آن در قبر من نظر کنید چون آن حضرت داد و فرستاد
 مقدس گذاشتند و مراد فارغ شد ندیدند که برده از سینه بر و بر کف گذاشت حضرت امام حسن آن پرده را از بالای
 آن حضرت دور کرد در قبر نظر کرد دید که حضرت زین العابدین در حرم بود و حضرت امیر المؤمنین با حسن و حسین میگفتند
 پس حضرت امام حسین پرده را بر پیش بای آن حضرت دور کرد دید که دایره زهره و خواد هم واسطه بر آن حضرت نوشته شد
 راوی گفت که چون حضرت امیر المؤمنین داد بر کردند صغصه بن صوحان عبید بن جریج بر آن حضرت ایستاد شنی از خاک
 بر کف بر سر خود ریخت گفت پدر و مادر من از باد با امیر المؤمنین کوارا باد ترا اگر اشکهای خدا ای ابوالمحسن بچشوی که مؤمن
 تو پاکیزه بود و رضای تو قوی بود و جهاد تو عظیم بود با بچه از روزی که از سنی و شیکا و بجا رفت سوگند کردی ببرد پروردگار
 خود در منی چشمه شارت خود را با استقبال تو پیشداد ملائکه خدا بر آورد و در جمیع شدند در جواب پیغمبر بر کربل شاکن
 شدی پس خدا ترا گواهی داشت در جوار رحمت خود جاد داد و تو را بد رحمة برادرش محمد مصطفی صلوات الله علیه و ترا از کاس
 بن داد پس از خدا شواصکم که منت گذارد نما و تو منی دهد که بر روی تو بکنیم و عمل نمایم به پست خوباد و نشان نمود
 باشم باد نشان نمود شتر با تنم در زمزه و ساس تو کشتویشویم بچشوی که رسیدی بد رحمة جسد که احدی غیر از تو
 بود و من را از چند پاره که دیگری نمانده بود و چهار کردی در راه خدا در پیش روی برادرش محمد مصطفی صلوات الله علیه
 کردن بود و قیام نمودی بدین حد اینچنانچه حق بیام نمودن بود تا آنکه ششها را بر باداشتی و مننها را بر طرف کردی بنو مستقیم شد
 اسلام و منظم شد با آن پس بر نو باد از ما بجزین صلوات و سلام نبوی کم شد پست شوسان و واضح شد نشانه های راه ایمان
 برای هیچ کس جمع نشد از مناب و خصال آن چهار برای تو جمع شده بود پیش از همه که اجابت پیغمبر نمودی منابنا و در
 همه چیز اختیار کردی بیارتی و مناب نمودی جان خود و فدای او کردی ذوالفقار اب و در پوشیده در حضرت اب و بکار برد
 نبود هم شکست حقیم هر چنان عهد را بنویسد که در ایند هر یک که را درت بر او نبود هم شکست طغیانی تره و کفر و عدوان
 را بنو هلال کرد هلال طغیان و طغیان را پس کوارا باد ترا با امیر المؤمنین این مننها و فضیلتها از همه کن بجزیرت رسالت
 نزد بکر بود اسلام نوا رفه کس فایم نریود و علم رفهم نوار فیه کس فرادان نریود و رفهم نوا رفه کامل نریود دل نوا رفه نخی
 نریود برهای نود و چه از همه بیشتر بود پس شما را از جبر نوح مردم و بعد از تو کامل نکر دانند بد رسی که زین کانی نوا کاند
 خبر بود درهای شر را بر سر و نمانده بود و نه نوا رفه برای ما کاند هر شراست و درهای خبر را بر سر و نمانده است اگر مردم سخن نورا

در بیان کیفیت غسل و کف و فراتختن

قبول میگردد هر چند نغمه ای بخندد و از زبانه او با لای سر میخوردند و لیکن اخبار کرده اند در باره این امر نیز خود بسیار کویست و در بکر
 و بکر به دو او در پیش رو کردند بنوی حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و محمد و جعفر و عباس و یحیی و عیون و عبد الله و سایر
 فرزندان آن حضرت رضی الله عنهم ایشان را فرستادند که کوفه برکشند چون صبح طالع شد برای مصلحتی نابوی از خانه حضرت
 بیرون آوردند بیرون کوفه حضرت امام حسن بر آن نابوت نماز کرد و آن نابوت را بر شتری بستند بجاخت مدینه روان کردند
 بابویه و وثب و اوندی بستند غیر از حضرت صادق روایت کرده اند که هشام بن عبد الملك از حضرت امام محمد باقر سؤال کرد که
 مرا خبر ده شبی که علی بن ابیطالب در اقیاب کشته شد مردی که در غیر شهر کوفه بودند چه علامت دانستند که آن حضرت کشته
 است آن حضرت فرمود که در اقیاب طلوع صبح در هر جای زمین که سنگی بر میداشتنند از بر آفتاب خون نازه میخوشید همین
 علامت ظاهر شد در شبی که هر روز برادر موسی قاضی بافت و در شبی که پوشش بر خون شهید شد در شبی که عیسی باستان وقت در
 شبی که حضرت امام حسین شهید شده بود این شهر شویب را بن عباس روایت کرده است که حضرت در سالت فرمود که چون مؤمن
 پیر در آسمان و زمین چهل صباح بر او کوبه میکنند چون عالمی بجز چهل ماه کوبه میکنند چون امامی بجز چهل سال کوبه میکنند
 پس فرمود که یا علی چون نوشید شوی آسمان و زمین بر تو چهل سال خواهند کوبید پس ابن عباس گفت چون حضرت امیر
 المؤمنین در کوفه شهید شد ناسه روز آسمان خون بارید هر سنگ را که از زمین بر میداشتنند از برش خون نازه میخوشید
 کیت مخالفان روایت کرده است که عبد الملك مروان از زهری سؤال کرد که در زمین چه علامت ظاهر شد در روزی که کشته
 شد علی زهری گفت که در بیت المقدس هر سنگ زره که بر میداشتنند از برش خون نازه میخوشید چون آن حضرت از دنیا رفت
 شنیدند هانقی در خانه آن حضرت و از داد افسانگی التاریخ من بانی انما یوم النبهه پس هانقی دیگر از داد که رسول خدا
 مرد و پدرش از اخبار الطالین روایت کرده است که لشکر قرظک جماعتی از مسلمانان را اسیر کردند ایشان را نبرد یادگان
 خود بردند کفر با ایشان عرض کردند ایشان را بگردند پس امر کرد که روغن زینج را بجوشانند و در آن ایشان را در میان آن
 انداختند تا هلاک شدند یکی از ایشان را زارها کرد که خبر ایشان را بمسلمانان برسانند و ایشان را راه که بر میگشت نگاه در میان
 بیابان صدای سم اسبان شنید چون نظر کرد در میان خود را دید که ایشان را در زینت انداخته بودند گفت شما در حضور
 من در زینت انداختند تا من محمل شد بد اکنون شما را با من حال مشاهده میکنم گفتند ما در نعم الهی بودیم ناگاه صدگان برانیدند
 که از آسمان نازل کرد که ایشان را حیران کرد و در این شب سید شهاب علی بن ابیطالب شهید شده است همه حاضر شوند بر او نماز کنند
 تا الحال از نماز او بر میگردیم بفرمای خود میرویم فرات بن ابراهیم از ابن عباس روایت کرده است که گفت چون حضرت امیر المؤمنین
 و حضرت زینب در مصر افتادند نشسته بر خود را بر زانوی خود گذاشته بود گفت آنها الناس من نخی میگویم بشنوید هر که خواهد
 ایمان بیاورد و هر که خواهد کافر شود شنیدم از رسول خدا که میفرمود چون علی بن ابیطالب از دنیا بیرون رود خصلتی
 چند در میان امت من ظاهر شود که خبری از آنها نباشد گفتیم آن خصلتها کدامند با رسول الله فرمود امانت در میان مردم
 گشود و خیانت بسیار شود حیای از میان مردم بر خیزد که مردم در حضور یکدیگر زنا کنند و پروا نکنند بقدا ان نکون و لیس
 مردم حادث شود که کار مردم تنگ شود بدر سبب که نا علی میان مردم است زمین زمین خالی نیست علی بن ابیطالب میگوید که بر
 روی گوشت منست علی منزله عروسی و استخوان منست علی بر او در و وصی منست در اهل من جانشین من است در میان قوم من خا
 کننده است بوعده های من و آکنده فرزند منست علی پاری من کرد در شدنها بر این با کافران جنک کرد در وقت غزوات و جنگها
 حاضر بود پیش من با من طعامهای بهشت را تناول نمود مگر زجر شبل یا او اشکارا مضامحه کرد گواه گرفت خبر تیل مرا که علی از باکان
 و معصومان و بنوکا را داشت من گواه میکنم شما را ابکر و مردم نا علی در میان شماست بر شما امری شسته نیست چون علی از میان
 شما برود مصداق این آیه ظاهر میشود لیهلک من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة کتبش و ابن بابویه و دیگران بسند های
 معتبر روایت کرده اند که در روز نهادن حضرت امیر المؤمنین صدای نیون از مردم بلند شد مردم را در هشت عظیم عان شد
 مانند روزی که حضرت رسالت از دنیا مفارقت نمود در آن حال حضرت خضر بصورت مرد پیری نمود آمد مسکرت و
 میگفت انا لله و انا الیه راجعون گفت امروز منقطع شد خلافت پیغمبر پس ایشان را برد و خانه که حضرت امیر المؤمنین در آن خانه